

شماره دوم ۱۳۳۸
Jun-Jul 59

پوهنځی ادبیات

Adab. Kabul
Vol.7, No.2, Jawza-Sartan 1338
(May-June 1959)

علمی ، ادبی ، تحقیقی
تاریخی ، فلسفی ، اجتماعی

Ketabton.com

ادب

ادب

مجله دو ماهه

هیأت مراقبت

ملک الشعرا استاد بیتاب
پروفیسر محمد علی میوندی
دکتور غلام عمر صالح
دکتور سید محمد یوسف علمی

شماره دوم سال هفتم جو ز ا - سرطان ۱۳۳۸ مطابق جون - جولای - ۱۹۵۹

درین شماره

مضمون	صفحه	نویسنده
ابن خلدون	۱	بناغلی استاد بیتاب
سپه افغانها...	۹	« میر حسین شاه
تاریخ ادبیات کلاسیک.	۱۸	« محمد نسیم نگهت
بحث مختصری...	۲۹	« محمد رحیم الهام
دپشتو لیک	۳۹	« حبیب الله تزی
سمبولیزم	۴۵	« حبیب الرحمن هاله
بی نظمی اجتماعی	۵۵	« علی محمد زهما
نور جهان و جهانگیر	۶۳	« داکتر یوسف علمی
اخبار پوهنځی	-	اداره

آدرس

مدیریت نشرات ، پوهنځی ادبیات ، شهرنو ، کابل ، افغانستان

از تاریخ فلسفه اسلام تألیف دیبور

ترجمه استاد بیتاب

ابن خلدون (۱)

احوال زمان ابن خلدون :

فلسفه ابن رشد و شرواحش بر مذهب ارسطو در عالم اسلام جز اندکی اثر نداشت. اصول بسی از مواعظ او ضایع گردیده است و چیزی که بمانده ترجمه آنها بزبان های عبری و لاتینی می باشد. ابن رشد شاگردان و پیروانی هم نداشت که فلسفه او را شیوع و انکشاف میدادند. درین هم جای شک نیست که وی اکثر به صحبت مردم آزاد فکر یا متصوفین گوشه گیر پرداخته ازینرو در نظر آنها در مسائل نظری پیچیدن و خود را بزحمت افگندن کاری است بیهوده، آری فلسفه نمیتواند در ثقافت عامه یا مجرای حوادث اجرایی تأثیر کند. خلاصه، قبل از آنکه مردم نصاری شاهد پیروزی را در آغوش کشند، مدنیت مادی و ثقافت عقلی مسلمانان رو به تنزل میرفت. اسپانیا مانند افریقا تحت تسلط بربرها در آمد. عرصه بر مسلمانان تنگ گردیده مجبور بودند که آن شهرها را ترک بگویند و یا تسلیم بیچارگی و مذلت گردند. مردم نه تنها برای مقابله بادشمن بلکه برای مقابله با همدیگر نیز تهیه میدیدند.

«۱» ولی الدین عبدالرحمن ابن محمد ابن خلدون در سال ۷۳۲ هجری در تونس متولد و در سال ۸۰۸ هجری در قاهره وفات کرده است. محققین را در عرب یمانی بودن وی اختلاف است. ابن خلدون یک مفکر بزرگ و عبقری اسلام بوده در فلسفه اجتماع و فلسفه تاریخ دارای ابتکار است. آثار تفکیر او مورد اعجاب علماء و در است شان قرار گرفته. ابن خلدون در عصری ظهور کرد که انقلابات سیاسی در جریان بود پس در بحر سیاست غوطه هاخورده و مرار آنها کشیده تا عمر ۴۵ به مقصود نائل آمد. بعد بتدریس میل کرده بقیه عمر خود را در این کار مصروف داشت. قسمت زیاد عمرش در سیاست و تجارب حیات خاصه و عامه گذشته و ثمرات تفکیرش همه درین مورد است.

اهل طریقت در هر ناحیه بر یا خدمت صوفیانه متوسل گردیده عده قلیلی از آنها از چنگ فلسفه نجات یافتند. زمانیکه امپراطور فردریک دوم، در حدود نیمه قرن سیزده میلادی، برای علماء اسلام چند مسأله فلسفی را پیش کرد؛ عبدالواحد خلیفه موحدین ابن سبعین (۱) را که صاحب یکی از طریقه های صوفیه بود برای جواب دادن معرفی کرد. او نیز این مأموریت را پذیرفته بتردید سخنان باطلی که از کوتاه نظری فلاسفه قدیم و جدید نشأت کرده بود، پرداخت و ما میتوانیم از کلام اوسری از اسرار صوفیه را کشف کنیم و آن عبارت ازین است که خداوند تعالی حقیقت جمیع اشیاء است. مگر چیزیکه از جوابات ابن سبعین استنباط می کنیم آنست که پنداشته کتابهای را که او خوانده است و مسائلی را که او میداند بخاطر امپراطور فردریک خطور نکرده.

زندگانی ابن خلدون:

مدنیت اسلامی در غرب آرام و بیک قرار نبود دول کوچک گاهی ترقی و زمانی تنزل میکرد مگر قبلاً از آنکه بکلی تباه و نابود گردد خداوند مردی را در آنجا رویکار آورد تا قوانین تکون آنرا آشکار سازد. برای مذهب فلسفی جدید یعنی فلسفه جامعه یا فلسفه تاریخ (۲) اساسی را مقرر کند، آن مرد عبارت از ابن خلدون

«۱» ابو محمد عبدالحق ابن ابراهیم شبیلی صوفی فیلسوف و یانیلسوف صوفی بود که در سال ۶۶۸ هجری در مکه معظمه وفات یافته است.

جوابات سوالات فردریک را که وی داده در مجله «السیویه» بزبان فرانسوی نشر شده.

«۲» فون کریمر در کتاب خود گوید: در زمان انحطاط عقلی ظهور ابن خلدون، یک مفکر مستقل، غنیمت بود و میتوان او را رئیس موهرخین نامیدنه از جهتی که تاریخ اطوری نوشته که قبل از و دیگران نتوانسته بلکه از هر گذری که غایت خاصی به تاریخ حضارت مقرر کرده است. فون کریمر طریقه ابن خلدون را از لحاظ فهم تاریخ باعتبار بیان تطور شعوب عقلی و مادی می ستایندنه از بابت بیان حوادث سیاسی مسلسل و شرح حیات شاهان. او ابن خلدون را موهرخ حضارت [تمدن] و موهرخ فیلسوف میداند. فون فیز ندوک نیز او را موهرخ حضارت مینویسد. خلاصه افکار او و پائیها در خصوص ابن خلدون این است که او موهسس علم اجتماع جدید و اقتصاد متکیر است. بعضی او را در علم اجتماع و علم اقتصاد، هر دو، فیلسوف میدانند.

بود که تحصیلات خود را در تونس، در فلسفه، از استاد متخصص آن فرا گرفته قبل از آنکه علوم متداوله عصر را تحصیل کند بخدمت دولت قیام داشت و چندی سیر و سیاحت نیز کرد. خلاصه اینکه او شخص با کفایت بوده نژاداً کثراً مرا منصب حاجبی داشت. در ممالک زیادی چون اسپانیا و افریقا سفر کرد و در بار بطرس قاسی مسیحی، در اشبیلیه، نماینده بود. همچنین در دربار تیمور لنگ، در دمشق، نیز اعتباری داشت. ابن خلدون گرچه در اراثل دارای ثبات در خور اهمیتی نبود با وجود اینهمه اگر از بعضی خامیها و قلت تخصص او صرف نظر شود میتوان گفت «ابن خلدون آنقدر در راه علم اوقات خود را صرف کرده که در عصرش نظیری نداشت».

فلسفه و تجربه :

و قتیکه ابن خلدون دانشی حاصل کرد به فلسفه تدریس قناعت نکرد زیرا رأی او در عالم با صور ثابتة مقررہ مطابقت نداشت. اگرچه برای ایجاد یک مذهب لفظی (۱) بمباحث نظری توجه زیادی نمود. فلاسفه فرض میکنند که همه چیز را میدانند. مگر ابن خلدون فهمیده بود که عالم باندازه وسعت دارد که عقل بشر از احاطه آن قاصر است، شما را اشیاء بیش از آنست که ما آنرا دانسته بتوانیم و یخلق ما لا تعلمون.

قیاسهای منطقی غالباً با طبیعت اشیای محسوسه مطابقت نمیکند زیرا معرفت اینها جز بمشاهده (۲) میسر نمیگردد. اما پندار بعضی که به جو داستعمال قوانین منطقی میتوان

«۱» طریقه ابن خلدون دلالت بر آن میکند که او حسی النزعه است و اگر باین نزعت رفتار کند کار بجای می کشد که معانی عقلیه جز الفاظ چیزی نیست و این مذهب اسمیین یا لفظیین است. مگر میان این و نظریه ابن خلدون از نزعت صوفیه و میان نظریه آنانیکه بفطرت عقلیه اعتماد دارند، بمرتبه که بترك صناعت منطقیه وصیت میکنند، تطبیق خیلی مشکل است.

«۲» ابن خلدون گرید: قیاسهای منطقی احکام ذهنی است و موجودات خارجی متشخص است پس تطابق بینشان غیر یقینی است زیرا ماده بغیر خود تحویل میکند. بوجود چیزیکه حس شهادت میدهد دلیل آن مشهود است نه بر این منطقی.

به حقیقت رسید خیالی است محال . بنابراین شخص دانشمند باید به نتایج تجارب حسی فکر کند بروی واجب است که به تجارب فردی اکتفا نکرده کلیه تجارب انسانی را، که صورت گرفته، بدست آورده به تمحیص آنها اعتنا بخرج دهد. گرچه نفس انسان فطرته از معرفت خالی است لیکن در فطرت خود بر تفکر و تصرف آنچه در حواس واقع میشود دقت و اناناست و بسا که حد اوسط صحیح از همین تفکر حاصل میشود گویا برایش الهام میگردد. برای ما ممکن است معلوماتی را که توسط حد اوسط کسب کرده ایم تصحیح کنیم و در آن تصحیح قوانین صوری منطقی را پیروی نمائیم .

معرفت از منطق حاصل نمیشود بلکه صحت و غلط معرفتی حاصل میشود که با تفکر خود بدست آورده ایم و فضیلت او بقدر نگهداشتن آنست ما را از خطای فکری، منطق ذهن ما را تیز و تفکر ما را موشگاف می سازد .

پس منطق علمی است که بما کمک میکند از نیرو در تحصیل آن سعی بلیغ بخرج باید داد. مگر با وجود اینهم طوریکه فلاسفه اهمیتی را بآن قایل گردیده اند آنقدر حایز اهمیت نمیباشد . عموم دانشمندان میتوانند که از فروع صناعت منطقی بکلی بسی نیاز باشند (۱)

« ۱ » ابن خلدون گوید : عقلا نسان طبیعتی است که خدای در وی آفریده مبداء آن علمی است که قادر نبوده باینکه هر دو طرف مطلوب تصویر شود پس وسطی در آن ظاهر شود که بزودی آنها را جمع کند. صواب در آن ذاتی و خطا عارضی باشد و صناعت منطق کیفیت فعل این طبیعت فکریه است - که آنرا برای شناساندن صحیح و غلط آن صفت میکنند . بنابراین فحول دانشمندان بان محتاج نبوده باصدق نیت و تعرض برحمت خدا از آن صرف نظر میکنند .

ابن خلدون متعلم را نصیحت کرده گوید : چیزیکه موافق فکر طبیعی نباشد اگر مطابق منطق صحیح هم باشد آنرا اترك گوی و به فضای عالم طبیعی گرای بامیدیکه خدای آن مشکل را حل کند پس پیشوای وسطی که از مقتضیات فکر است حاصل میگردد .

در بین این نزعت صوفیه چیزی می بینم که پنداریم این همان چیز خواهد بود که ابن خلدون دافع آنست برضد فلسفه . او حتی نفس را آزادمیگذار د تا ادراك ذاتی خود را بیابد و این در اینجا واضحترست از حمله صوفیه به طرف حقیقت که از طریق تأمل به آن بررسی نه از راه استدلال . بقیه در صفحه (۵)

ابن خلدون مفکر است سنجیده ، در مقابل کیمیا و علم نجوم با دلائل عقلی
محراربه میکند . (۱)

اکثر بانزعت تصوف عقلی بوسیله مبادی بسیط دیده معارضه دارد (۲) و این
از افکار شخصی بوده شاید از نظر سیاسی هم باشد مگر مذهب ارسطو آمیخته
بافلاطون جدید در آرای ابن خلدون اثری نینداخته بود ، دین نیز تأثیری وارد
نکرده بود . مگر در تکوین آرای او جمهوریت افلاطون و فلسفه فیثاغورثیه
افلاطون نهایت موثر بوده است و تفرعاتی از اینها که بنام کشف اسرار شهرت یافته
بی اثر ولی از تواریخ اهل شرق خصوصاً از مسعودی بر روی تأثیر شدیدی نموده است

فلسفه تاریخ و منهج تاریخی :

ابن خلدون پندارد که چنان اساسی برای فلسفه جدید گذاشته که در خاطر
ارسطو اصلاً خطور نکرده است (۳) و فلسفه طوریکه فلاسفه میگویند عبارت
از علم به موجودات از حیث صدور آنها از عللشان است مگر آنچه در خصوص
وی از عالم عقل علوی و ذات الهی میگویند باحقیقت امر مطابقت نمیکند آنها
درین خصوص سخنان بی برهانی دارند (۴) معرفت مادر باره عالم که در آن زندگی
داریم ، نسبت به معرفتی که از گفتار آنان بمادست میدهد ، استوارتر است . ما میتوانیم
که از راه ملاحظه و مشاهده در نفوس خود معرفت نزدیک بیقین حاصل کنیم .

«۱» ابن خلدون برای ابطال هر یک از ایندو ، فعلی در مقدمه خود وضع کرده است .

«۲» فصل ابطال فلسفه و فساد مدعیان را مطالعه کنید .

«۳» در صفحه ۴۲-۴۳ مقدمه ابن خلدون آمده .

«۴» در صفحه ۵۹۳ مقدمه ابن خلدون در فصل ابطال فلسفه .

(بقیه پاورقی صفحه ۴)

عبارات فتح ، اشراق و تعرض بر حمت خدا دلالت بعلم لدنی نمیکند که صوفیه بان قایل اند . از
عجائبات است که این مفکوره با وجود آنکه میگوید حواس اصل همه ادراک است با وجود همه بحاث
او بحیات واقعی ، این نزع صوفیه را انتزاع کرده میخواهد حدس را از قیود درهایی دهد تا حق را مستقیماً بدون
واسطه منطقی دریابد که محدث شغب و اربتاك و حجاب حقیقت است .

وقائعی را که درین عالم، می بینیم باید از برهان آنها بحث کرده علل شانرا کشف نمائیم تا در بحث تاریخی موفق گردیم و قوانین آنها را شکار کنیم پس اگر تاریخ را علم و یا جزیی از فلسفه بشماریم گنجایش دارد (۱) ازین واضح گردید که تاریخ علمی است که اهمیت آن نه از حیث اطلاع دوستی، نه از لحاظ تظاهر، نه از رهگذر منفعت عامه و نه از جهت آنست که، قرار گرفته بعضی، در عواطف تأثیری اندازد بلکه از سبب خدمتی است که برای اغراض حیات علیا انجام میدهد پس باید جز شرح حوادث بچیز دیگری اعتنا کرده نشود و نیز کشف امور و اسباب آنها باید بر اساس انتقاد استوار باشد، برای روشن ساختن اقترا فی که در بین آنهاست بشر طیکه از تعصب و غرض شخصی خالی باشد. بزرگترین قواعد بحث تاریخی آنست که حوادث بهم‌دیگر ارتباط دارند مانند ارتباط بعلت و معلول (۲) یعنی وقایع متشابه حتماً در ظروف متشابه نشأت میکنند به‌عبارت دیگر در ظروف متشابه وقایع متشابه بوقوع می‌آید پس این سخن حقیقت دارد که گفته‌اند: طبیعت اجتماعات بمرور زمان تغییر نمی‌پذیرد اگر تغییر هم کند البته جزئی خواهد بود. این معرفت موجوده صحت داشته نسبت بانچه در حکم ماضی معین گردیده بهتر است. وقتیکه چیزی بمعرفت تامه فاصل گردد میتوانیم توسط آن بحوادث گذشته، که با آنها معرفت کامل نداریم، حکم کنیم و در امری از امور مستقبل نیز بما کمک میکند (۳) پس برمالا لازم است که حوادث ماضی را با از حال مقایسه کنیم ازینروا اگر تاریخ وقوع چیزی را در حال محال نشان دهد باید در صحت آن تردید

«۱» در صفحات ۲ و ۳ مقدمه.

«۲» ابن‌خلدون میان موضوع این علم و علم خطابه فرق میگذارد باینکه قصد کرده میشود به آن استمالت عموم باعراض شان و فرق آن از سیاست این است که قصد کرده میشود به آن از سیاست مدن و تدبیر منزل صفحه ۴۲ مقدمه [۳] صفحه ۱۰۷ مقدمه.

نمائیم (۱) زیرا که ماضی بحال شبیه است بطور اجمال اینرا از مذهب ابن رشد استخراج میتوانیم اما در نزد ابن خلدون همه صحیح است و شبیه بفرضی میباشد که محض در مباحث مورد استفاده قرار میگیرد اما در تطبیق آن بهر چیزی، از راه تا یید شدن باوقایع دیگر، محتاج به تعدیلات بسیار میباشد.

موضوع علم تاریخ :

در صورتیکه موضوع علم تاریخ جزئی از فلسفه بشمار میرود آیا موضوع آن چیست؟ این سوال را ابن خلدون چنین جواب داده که موضوع تاریخ حیات اجتماعی است و هم هر چیزیکه در آن از ثقافت مادی و عقلی عارض میشود (۲) تاریخ احوال مردم را با کیفیت خوراک، لباس و اسباب تنازع شان و مطیع یک پادشاه بودن شان، بیان میکند. این را نیز بیان میکند که چگونه در حیات مدنی آسایش می یابند منابع و علوم عالی و مدنیت را چگونه ترقی میدهند و چگونه آن رو به زوال می نهد. ابن خلدون گوید: جماعت بصورت های مختلف تحول میکنند اینطور که ابتدا بادیه نشین میباشند باز شهر نشین گردیده تشکیل قبیله و دولت میدهند. علت

«۱» ابن خلدون بتکرار گوید: [برای عمر آن طبایعی است در احوالش که اخبار به آن رجوع میکند و روایت به آن حمل میشود] وی به تحکیم اصول عادت، طبایع اشیاء و قانون تمیز حق و باطل اخبار بوجهی که شک را در آن راه نماند، وصیت میکند، البته این کاری است که از ساحه امکان بیرون نیست. استحاله و قیاس آنچه یکه به مقتضای عادت جامعه به آن لاحق میگردد. طوریکه داکتر طه حسین در یک اثر خود گفته قوانین بحث در تاریخ نزد ابن خلدون عبارت از «فلسفه اجتماعی است». او برای رفته که ابن خلدون رفته چه او هر چیز را با سببش مقترن میگرداند. ماضی را بحال مقارنه و مقایسه میکند و قانون تشابه و قیاس اخبار را با اصول عادت بدست ما میدهد و طبیعت عمر آن بما قانون امکان و استحاله را میدهد. ابن خلدون باین امر اشاره میکند که زهول و فراموشی از تبدیل احوال امم به تبدیل اعصار نادرست است زیرا احوال امم همیشه در تغییر است و ازین میتوان که بقانون سابقه قانون تطور را نیز افزود. ابن خلدون منهج انتقادی را از جمیع اخبار درست تر نمیداند و ناحیه را که از ساحه منهج آن خارج است نشان میدهد که آن عبارت از اخبار شرعیه ایست که برانها اعتماد میتوان کرد از لحاظ جرح و تعدیل و ثقه بر او یان بعدالت و ضبط. منهج ابن خلدون تماماً نافع است در استبعاد و اخبار کاذبه اگر جمله چیزی باشد که طبیعت اشیاء از آن ابا کند مگر چیزی را که طبیعت عمر آن سماحت میکند بالفعل واقع شدنی است

حتماً این جا امر دیگری خواهد بود صفحات ۳، ۴، ۳۱، ۴۱، مقدمه

(۲) از صفحه ۳۸-۴۲ مقدمه.

اولین تشکیل قبیله تحصیل خوراك و پوشاك است. افراد قبایل نظر به اندازة اقتصادیات شان اختلاف پیدا می کنند (۱)

(مثلاً بیابانگردی، چوپانی، دهقانی و گله چرانی) ناداری، انسانر ابعجنگ و جدل، نهب و غارت میکشاند این را زیر لوای رئیسی انجام میدهند پس قبیله تشکیل کرده به ساختن شهر می پردازند. درین وقت تقسیم کار موءدی به حیات خوش و گوار امیگردد مگر این زندگی موءدی ناز و نعمت گردیده بعدها تنبلی و انغماس در شهوات تولید میکند. پس این عمل در بدو امر باعث آسایش میگردد مگر بعد از رسیدن به منتهای نشاط و تمدن نوکر میگیرند تا برای شان خدمت کند بسا که این نوکرها بسی اجرت میباشند. از رهگذر اینکه زیر دستان بیچاره صاحبان جاه و عزت را را یگان خدمت میکنند تا ایشان را از اضرار محفوظ بدارند، اینهمه باعث تنبلی و تن آسانی (۲) بوده معلوم است که در چنین حال انسان بظیر اتکال مینماید. احتیاجات روز بروز کسب شدت میکند رسوم و مالیات زیادت می پذیرد اکثر مالیه پردازان و اغنیای اسراف کننده بفقیر گرفتار می شوند که این وضع بامراض و بدبختی منجر میگردد (۳) عیاشی شجاعت و حربی و هیبت سابقه مردم را از بین می برد که حتی از دفاع خود عاجز میمانند، حدت و سورت عصبیت از بین میرود و حال آنکه همین دین و عصبیت دو عامل مهمی است که برای حفظ اتحاد جاه و رفع احتیاجات جامعه اهمیت زیادی دارد. باثر از بین رفتن آنها هر چیز دولت و بانتقاض و انحلال میگردد که ناگهان کدام قبیله قوی صحرانشین یا گرسنه و تشنه، که از عیش و نشاط محروم است و عصبیت آن قوی است، ظهور میکند و مدنیتی را که عیاشی ضعیف ساخته از پادر می اندارد و دولت جدیدی را تشکیل میدهد و ثروت مادی و عقلی را اسبلا میکنند.

(ناتمام)

(۱) نزد ابن خلدون اختلاف امم قرار اختلاف دارایی شان میباشد.

«۲» ابن خلدون در فصلی از مقدمه خود گوید که جاه مفید مال بوده غالباً کسب هر دو با تملق و چاپلوسی صورت پذیر است بشر به سبب جاه و قدرت خود مال زیر دستان را بزور ریا رضا تصاحب کند به بهانه اینکه اثر برای کسب منفعت و دفع مضرت آنها صرف کند. از همین جاست که بسا صاحبان مال فقیر گردند و بسا اشخاص طبقه پایین به طبقه بلندترین اعتلا حاصل کنند.

«۳» ابن خلدون از اغنیاییکه محتاج گشته اند سخن میزند مگر در مورد وظیفه و ناداری عامه خاموش است طوری که در مدن کبری مشاهده میشود. چرا که ابن خلدون در مدن کوچک بسر برده در آخر عمر که قاهره را دیده به تعجب و حیرت افتاده است.

بناغلی مکن لال رای چود ری استاد کرسی تاریخ و مدنیت
 پوهنتون کلکته که امسال با افغانستان تشریف آورده
 بودند کنفرانسی در اطراف تاء ثیر افغانها در تمدن هند ایراد
 فرمودند که اینک تر جمعه آنرا تقدیم خوانندگان گرامی
 خود میداریم

سهم افغانها

در تاریخ و مدنیت هند در قرون وسطی

تسلط افغانستان بر قاره هند در امه ایست در پنج پرده که به فتح محمد غوری
 آغاز و به سلطنت ابراهیم لودی انجام مییابد. مقدمه در امه توسط
 سلطان محمود غزنوی آغاز و تتمه در امه با از بین رفتن خانو اده سوری،
 در سنه ۱۵۵۶ در میدان پانسی پت، پایان می یابد. البته وقفه مختصری، برای مدت
 (۱۵) سال، در این میان رخ داد و دو نفر از اولاده چغتای یعنی بابر و همایون
 به هند حمله کردند.

این دو چغتای سهم خود را در تاریخ هند از دو نقطه سوق الجیشی
 افغانستان یعنی کابل و قندهار بازی میگردند.

واضح است که سلطان محمود غزنوی در زمان سلطنت خود در افغانستان
 هفده مرتبه به مملکت پهناور هند و ستان هجوم آورده و جنگ های زیادی
 نموده که همه آنها در تواریخ آنوقت و قرون اخیره معمولا درج است.
 با وجود تمام فتوحات موصوف در هند و ستان روابط هندوستان و افغانستان
 در آنوقت هم مشتمل ب جنگ و بربادی - حمله و تباهی نبوده بلکه روابط
 مملکتین مستحکم تر و با ساس هم نوعی و بشری استوار بود.

فتوحات سلطان محمود غزنوی باب تازه را در روابط مملکتین هند
 و افغان باز نموده حیات جدیدی را از مخلوط شدن دو ثقافت و تمدن
 رویکار آورد که اکنون بنام ثقافت مسلمین در هند یاد میشود. سلطان محمود غزنوی

فاتح بزرگی بوده هدف اصلی سلطان موصوف نهادن بنیان و اساس يك امپراطوری وسیع بود. علاوه بر مملکت خودش، افغانستان، میخواست که از ممالک دیگر از قبیل هند - ایران - ماورالنهر و ممالک همجوار افغانستان يك فدراسیون تشکیل دهد و همه آنها را بدور حکومت غزنی جمع نماید. سلطان محمود بود که در دوزبان یعنی برسم الخط عربی و هندی سکه زد. سکه ذولسانین بزبان مقدس عربی و زبان بت پرستی مانسکربت در ایجاد یک سرمشق برای حکومت مسلمان ها در هند دارای ارزش بزرگی است. اگر اعراب سرزمین ما را فتح میکردند آنرا فوراً عربی میساختند و زبان محلی را از بین برده زبان و رسم الخط خود را بجای آن قرار میدادند زیرا استعمار زبان از خصوصیات آنها بود. اما سلطان محمود زبان مردم بت پرست را بحال خودش گذاشت و آنرا در پهلوی زبان مقدس عربی قرارداد.

بزرگترین تحفه سلطان محمود ابوریحان البیرونی است، که راجع بوی بعداً مفصل تر صحبت خواهیم کرد. شهاب الدین محمد غوری یکی از فرزندان افغانستان از غور برخاسته امپراطوری غزنه را از بین برد. لاهور را اشغال کرد و آنرا قسمتی از غزنی قرارداد. از نقطه نظر تاریخ افتخار تأسیس حکومت دایمی در هند تصیب غوری میشود و هم او بود که مستملکات هند را بوسیله اشخاص منتخبه خود اداره کرد. این مردم بدون شبه غلام بودند اصطلاح غلام نباید به تعبیر انگلیسی فهمیده شود چه به تعبیر افغانی آن وقت غلامی وضعی بود اجتماعی نه شغل. امیر دیروز ممکن است در جنگی اسیر شود و غلام امر و زگر دد، اگر لیاقت داشته باشد داماد فردا میشود و ممکن است روز دیگر جانشین گردد. در حقیقت محمد غوری عظمت يك انسان را درک و قبول کرده بود. بنابراین قطب الدین ایبک را نماینده خود در دهلی قرارداد. و موءخر الذکر سلاله چهل بندگان را تشکیل داد. بسلسله مملوک ه - ا که نود سال در هند سلطنت کردند غلام افغان های غور بودند.

قطب الدین ایبک مرکز دایمی حکومت در هند دهلی را قرار داد و این حقیقت مهمی است که عوض انتخاب زندگی جدید او بحیات سابق ادامه داد و سنن باستانی را نشکست. عرب ها و مغل ها میخواستند گذشته را از بی-ن بی-ر نسند مگر افغان ها گذشته را جابجا می گذاشتند و بران چیز تازه می افزودند. قطب الدین روش عطوفت و مهربانی را به طرز ادره شامل ساخت. و او را لک بخش مینامند. بازی چوگان را بهند آورد، بجای این شخص التتمش نشست او نیز غلام بود افتخار التتمش در تار یخ هند بیشتر از آن است که گفته شده چه او هند را با اثر انکار پناه دادن به خوارزم شاه، که از حمله چنگیز میگریخت، از خطر بزرگی نجات داد. التتمش شخص دور اندیش و پیش بین بوده زرنگی و ذکاوت واقعی داشت و از قدرت خود بخوبی استفاده کرد. همین شخص بود که چنگیز را مجبور کرد تا از سرحدات هند دور شود بهمین سبب هند نجات یافت و حفظ شد. اگر چنگیز به هند می آمد بلیه بغداد که در عصر هلاکورخ داد واقع میشد. هند از نقطه نظر محافظت خود از سیل ملخ مغول مرهون التتمش است.

التتمش با دریافت خلعت از خلیفه بغداد فرمانروای رسمی اسلام گردیده. مسلمانان هند قسمتی از مسلمانان دنیا شدند التتمش شمس الدین، آفتاب دین، شد. نمیدانم شما بجانشینی دختری بر تخت دهلی موافقت میکنید یا نه؟ اما رضیه را پدرش از نقطه نظر لیاقت، قدرت اخلاقی، او صاف ذهنی و توانائی قلب جانشین خود قرار داد. جای شبهه نیست که او دختری هشیار و شجاع بود و قدرت اراده داشت. انتخاب رضیه انحراف بزرگی از عننه قدیم بحساب می آید.

برای مقابله با خطر مغل قلعه های زیادی در سرحدات شمال غربی هند تأسیس کرد و افغانها را در آنجا جاداد. او به آنها آزادی زراعت، مالیات، و جنبه های دیگر زندگی داده بود.

این قبایل محافظین سرحد هستند ممکن است این مطلب درست نباشد اما ایشان

پیش روان پښتونستان بودند (۱) او بنا ممکنات دست نزد زیرا نمیخواست
 حدود مملکتش را وسیع تر بمسازد بلکه با آنچه که به او رسیده بود قانع بود و
 هم در آن حصه حکومت میکرد. درایت او در سیاست قابل تکرار است. از نقطه
 نظر سیاست بلبن بزرگترین شاه افغان در هند است. سهم او در مد نیت هند بسیار
 زیاد میباشد. نزد شش پادشاه خدمت کرد. پنج پادشاه را بمیان آورد. سرحدات
 هند را حفظ کرد. سلطنت را هنر و موعسه قرار داد. فلسفه سیاست او در نصیحت
 به فرزندش توسط ضیاءالدین برنی در تاریخ فیروزشاهی قید گردیده است.
 او آیدیال شاهی هند را تعقیب کرد و آن عبارت از این است که پادشاه سایه خدا
 (ظل الله) است. در سانسکریت مقوله داریم که میگویید «پادشاه ساخت هشت نفر
 محافظ دنیا یا عبارت دیگر پادشاه نایب خدا است».

خلجی های افغان از قریه بودند و موسوم به خلج در ولایت قندهار. علاءالدین
 خلجی مسلمان نیست که پرچم اسلام را بجنوب هند رسانید و اولین امپراطوری
 تمام هند را تاسیس نمود و اتحاد واقعی به هند بخشید. شش مرتبه مغلها را
 از سرحدات هند دور کرد و بیک روز شش هزار مغل را که برای سلطنت او ایجاد
 خطر میکردند کشت. برای او دولت از همه چیز جحان داشت او میگفت «مذهب
 را دوست دارم اما دولت خود را بیشتر از آن میخواهم» صحبت او باملاها برای
 اثبات این مطلب کافی است که میگفت: «من هرچه را برای حکومت خودم مفید
 بدانم اجراء میکنم» مفسوره انفساک دولت از مذهب در قرن سیزده بواسطه
 او بمیان آمد چنانچه قبل از او حکومت بکلی مذهبی بود.

(۱) این نظر شخصی نویسنده است و عقیده مورخانی است که از چوکات هند به پښتونستان می بینند
 در واقع پښتونستان تاریخ قدیمی تری دارد و اصلاً آثار تاریخ آن جز تاریخ افغانستان چیز دیگری نیست پښتونستان را
 انگلیس هادر قرن نوزده با کشیدن خط دیورند از افغانستان جدا کردند و این ظالمانه ترین خطی است
 که برای تعیین سرحد دو مملکت در تاریخ کشیده شده است زیرا در این خط بمردمی که خط مذکور
 برای آنها کشیده شده هیچ نوع حق قابل نشدند.

اقدامات مهم او کنترل سیستم نوخ ها و تهیه مهمات برای اردو است. او سیستم کنترل و صادرات صادرات را ایجاد کرد و این سیاستی است که ۷۰۰ سال بعد از او در قرن ۲۰ و جنگ عمومی دوم تعقیب شد.

تغلق ها که بجای خلجی ها آمدند در سیاست هند اسامات دلچسپی را بوجود آوردند. از راه اطاعت سلطان مصر محمد تغلق اسلام هند را در ساحه اسلام دنیا قرار داد. او فرزند نیلادیوی خانم هندوی خود را جانشین خود ساخت و باین وسیله استحقاق را اساس سلطنت قرار داد و علاوه بر این ثابت کرد که تولد شدن از یک مادر هند و صدی بمقابل پادشاه شدن نیست، سهم بزرگ دیگر او این است که منطق را با سیاست آمیخت، امامت سفانه این کار او قبل از وقت بود. او اولین کسی است که سیستم مسکوک فلزی را در هند اساس قرار داد.

فیروز تغلق معمار بزرگی بود بیست شهر ساخت، چهار نهر کشید، جاده های بزرگ تعمیر نمود و ۱۲۰۰ باغ احداث کرد و باثبات رسانید که حتی فرزند یک هندو میتواند مسلمان متقی باشد و بحیث پادشاه بزرگ در حمایت دین کار کند.

متأسفانه در عهد سلطنت سومین جانشین او، محمد شاه تغلق، تیمور لنگ سلطنت دهلی را بر باد داد و این ضربه ای بود که پس از آن افغانها، چه در مملکت خودشان و چه در مملکت اشغالی، نتوانستند وضع از دست رفته خود را تجدید کنند. پس از این خالیگاهی رخ میدهد و سه سید بحیث نماینده چغتائی ها بر تخت دهلی می نشینند. پس از سیدها افغانهای لوهی رویکار می آیند.

از نقطه نظر سیاست بهلول لودی از روح افغانی نمایندگی میکند؛ یعنی روح مساوات و قبیلویت دارد. بهلول در جوانی تا جر بود هر چند در خانواده عسکر دنیا آمده بود. اصلاً هر افغان از نقطه نظر غریزه عسکر است به اقتضای زمان با آسانی میتواند شمشیر بدست گیرد. بهلول برای اینکه سرداری افغان را بر قرار سازد قبایل افغان را از افغانستان دعوت کرد و آنها را صاحب جاه و مقام ساخت. و این وقتی بود که قبایل فرمولی، فرنخودی مومندی، لوهانی، نوهانی به هند آمدند

و در آن جامقیم شدند. او باندازه ای حسن مساوات داشت که مقابل قبایل بر تخت نمی نشست و همیشه پهلوئی آنها روی فرش جامیگرفت. اصلاً تختی ساخته بود که چهل رئیس قبیله میتوانست بر آن بنشینند. هیچوقت روء سائی قبایل را بنام نمی خواند بلکه لقب مسند اعلی را بر آن می افزود. غالباً مقابل هموطنان خود عمامه خود را بر میداشت. اگر گاهی بمقام یکی از اشراف اهانتی می شد یا وقار او بر هم می خورد، شمشیرش را دور میکرد و از آنجا بیرون نمی آمد تا از او رضائیت نمیگرفت.

سنگدر لودی نسبت به پدرش سختگیر تر بود. او با شرقی های جوانپور جنگید. عمر او برای حفاظت امپراطوری دهلی به جنگ گذشت. نخواست سلطنتش را از اندازه معین پیش برد اما در آنچه باور رسیده بود بحکومت ادامه داد. سکندر اصول محاسبه را بدوزبان هندی و فارسی جاری ساخت او اولین شخصی است که برای اعزام حججاج به بیت الله بحر یه را تشکیل داد و این کاری بود که اکبر پس از و تعقیب نمود.

سلطنت لودی با ظهور بابر ششمین فرزند تیمور، کسیکه سلطنت تغلق را صد و چند سال قبل از بین برده بود، از بین رفت. علت این شکست رنجش خاطر قبایل و عدم لیاقت فرمانروا بود. ابراهیم لودی نتوانست از معاونت افغانها استفاده کند چه وضع ناگوار او این طایفه را ملول ساخته بود و وضع درشت او به مقام و حیثیت آنها صدمه وارد آورده بود. آنها با برادر دوست نداشتند با ابراهیم مخالف بودند. بابر در جنگ پانی پت فاتح شد اما فتح او روح آزاد بخواهی افغانها را از بین نبرد. آنها سر تا سر شمال هند را گرفتند.

تتمه درامه نیز دلچسپ است. این جا سلطنت افغانستان بر هند بواسطه شیر شاه سوری یا حسن، افغان واقعی، بمیان میاید. شیر شاه او آخرین پد تو شمع تسلط افغانها بر هند است شمع وقتی میخورد خاموش شود تیز تر میدرخشد. آنچه از بزرگی و بزرگواری افغان سراغ داریم در وجود شیر شاه جمع شده بود. شجاع و قوی الجثه

بوده زرنگی و لیاقت داشت . شیرشاه ورق تازه ای در تاریخ هند باز کرد در سیاست هند فلسفه جدیدی داشت .

قبایل افغان را بدور هم جمع کرد و آنها را متفق ساخت . بین بتونی و سروادی و لوانی فرق نگذاشت . با هند و هاترح دوستی ریخت و آنها را مقابل همایون استعمال کرد . پس از آنکه همایون را از هند بیرون کرد دهاقین هند و مسلمان را ، غیر از مسئله جزیه بیک نظر دید . هند و ها را با مسلمان ها در عسکر یک جا کرد . برای مسلمان ها و هندو ها هر دو مطابق احساسات مذهبی خود شان سرای ساخت . اورعیت را بنظر رعیت میدید و در مسایل قضائی امتیازی بین رعایا قایل نبود . جاده های طویل ساخت قصر ها آباد نمود و کسانال ها حفر کرد . مسلمان خالص العقیده ای بود اما به ملاها اجازه نمیداد که در مسایل دولت دخالت کنند . مانند علاء الدین عسکر را اداره کرد و لشکر بزرگی ترتیب داد . اصول پوستی و سیستم موصلات را درست کرد . در حقیقت او پیشرو اکبر فر مانروای ملی هند ، بعد از آشوکا بود . اگر شیرشاه چند سال دیگر میماند شاید مغول ها نمیتوانستند در تاریخ هند رول خود را بازی کنند متأسفانه پس از ده سال سلطنت شیرشاه حکومت افغان ها بدست همایون افتاد . اما در اینصورت نیز بیرم خان ، کسی که پانی پت را فتح کرد ، جز بدخشانی بیش نبود .

جنبه کلتوری حکومت افغان هادر قرون وسطی از آنچه تا حال بعمل آمده است تدقیق بیشتری میخواهد . بزرگی مغول چشم موهر خینی را که فریفته مدت دراز سلطنت یک خانواده فرمانروایان بزرگ و معماری و هنر میشوند خیره ساخته است . موهر خین نتوانسته اند این مطلب را درک کنند که این فرزند افغانستان ، سلطان محمود ، بود که مقاومت هندو ها را خورد کرد و راه مر او ده را بین هند و جهان اسلام افتتاح نمود . کالونی افغانها لاهور بود که خط مر او ده را تا سالیان دراز نگهداشت .

هند امروز خود را مرهون دانشمند بزرگ البیرونی (۱) میداند. البیرونی ستاره شناس، فیلسوف، و عالم ریاضی بزرگی بود و در حقیقت دائره المعارف زنده قرن یازدهم میلادی شمرده می شد. او علم ضایع شده و فلسفه فراموش شده هند را کشف کرد. البیرونی شاید دانشمند ترین شخصیت عصر خود بوده باشد. علم او بحدی وسیع، علاقه اش با اندازه متنوع و طرز نگاهش بمقداری مقایسوی بود که گاهی ما را به فکر میاندازد چگونه عقل کوچک بشر میتواند این همه اوصاف را در خود جا دهد. اگر این شخصیت بزرگ در اروپا بدنیا می آمد، اروپائیان او را بحیث اعجوبه دهر احترام میکردند. هند خود را به او و مردم او مرهون میداند.

اسلام اصلاً^۲ مرهون افغانهاست زیرا بعد از زوال عباسی هابدست سلجوقی ها و سقوط بغداد بدست هلاکو اساس حیات تازه ای برای آن گذاشتند. افغانها اساس دایمی اسلام را در هند پی ریزی کردند. هند کشور بزرگی بود هزاران میل بین نقاط آن فاصله داشت کوه های بزرگ، دشت های غیر قابل عبور، رودخانه های مهیب اراضی آن را از هم جدا کرده بود. هند و هاسنن و موء سسات قدیمی داشتند. مردم منتهوچه در اکثریت و افغانها در اقلیت بودند. وظیفه فتح کاری بود بسیار مشکل. افغانها در اول باید در دو جهت می جنگیدند هند و هادر داخل مملکت و مغول های مهاجم و ترکها از بیرون. اگر بلین یا علاء الدین یا محمد تغلق بادشمنان سخت گیر بود و رویه ظالمانه داشت نباید آنها را ملامت کنیم. زیرا

۱۸ علامه ابوریحان محمد بن احمد البیرونی در سپتامبر ۹۷۳ «۳۶۲ هـ» در بیرون محلی بیرون شهر خوارزم به دنیا آمد او ایل عمر بدر بارمامون خوارزم شاه شوهر خواهر سلطان محمود زندگی میکرد چون مردم برمامون بشوریدند و او را به قتل رسانیدند سلطان محمود خوارزم را تصرف شد و ابوریحان را با خود به غزنی برد ابوریحان تا آخر عمر به غزنی ماند در بعضی از حملات سلطان محمود برهند با او همراه بود و از فرصت استفاده نموده مردم، مذاهب و مدنیت هند را مطالعه میکرد هنگام مرگ سلطان محمود بیرونی در غزنی بود و کتاب معروف خود تحقیق ما للهدار می نوشت این کتاب یکی از مآخذ بسیار مفید در باره روایات و عقاید مردم هند می باشد مرگ بیرونی در غزنی در آوان انقلاب سلاجقه و سلطنت مسعود بن محمود رخ داد «سال ۵۴۰ هـ، ۱۰۴۸ م»

اوضاعی را که آنها بآن روبرو بودند باید در نظر داشته باشیم. آنها نمی‌توانستند کاری بکنند جز اینکه ظالم باشند و روح عصر هم مقتضی همین بود. با وجود وظیفه مهم دفاع، انکشاف موءسسات حکومتی را نیز برعهده داشتند. آنها به هند حکومت مطلقه را آوردند و این بارو حیه مردم مفتوح مطابق بود. اما بخاطر باید داشت که افغان‌ها سامی نبودند هر چند مذهب مردم سامی را انتخاب کرده بودند. آنها را میتوانیم آریسائی الاصل، سامی المذهب و هندی المسکن بگوئیم. (مراد افغانهای فاتح است)

وقتی که اسلام را در هند اساس گذاشتند روحیه عجیب تطابق از خود نشان دادند. خود آنها نقطه اتصال بین عرب و هند بودند.

زبان فارسی که بواسطه آنها در هند آمد مال خود آنها بود. بانی فارسی دری مردی است خراسانی که او را فردوسی میگویند و خراسان در آن وقت جزو خالك افغانستان بود. جلال‌الدین رومی که تصوف او آتش در دل صوفی‌ها انداخته از بلخ است و بلخ قسمتی است از افغانستان. چار صد شاعری که بدر بارغز نه بسر میبرد صحنه‌ای بود که خدا خودش آنرا باید میدید. وضع زمانه تقاضا میکرد که افغانها از زبان فارسی حمایت کنند زیرا آن زبان، زبان خود ایشان بوده.

افغان‌ها مانند اعراب نخواستند همه مردم را بگردانند. زیرا قرآن مقدس اجازه میداد مردمان مفتوح باپرداخت چیزیه دین خود را نگهدارند. زبان آنها مانند زبان عربی بر مردم تحمیل نشده زیرا افغان‌ها در مسایل زبان رویه آشتی آمیزی داشتند. الفبا در دوره آنها عربی بود و الفاظ فارسی و هندی و گرامر هندی محض در قسمت زبان‌های محلی بنگالی و مرتبی و تا اندازه ای هندی.

هندی‌ها بحیث یک طبقه به تاریخ نویسی بلد نبودند. پادشاهان افغان موءرخین درباری نگهداشتند و آنها تاریخ نوشتند. تاریخ نویسی بحیث یک فن و ضرورت زندگی هدیه افغانها به هند است.

هندی‌ها در ساختن بعضی از عمارات، جاده‌ها، شهرها، نهرها مرهون افغانها میباشند. (ترجمه میرحسین شاه)

اثر : خانم فون یان چون

مترجم : محمد نسیم نگهت

تاریخ مختصر ادبیات

کلاسیک چین

از روز گاران باستانی تا امروزه های حسن همجواری ، بازرگانی و فرهنگی ملت افغان و چین را بهم نزدیک نگاه داشته است ، شاید خصوصیات محیطی ، قرابت فرهنگی ، طرز تلقی بجهان وزندگی و حوادث مشابه در ایجاد این روابط تأثیر بسزای داشته باشد . درجهای نیکه همه روزه مردم آن برای شناسایی نزدیک همدیگر در تلاش میباشند مردم افغان و چین نیز به سهم خود در این زمینه ، شناسایی بهتر همدیگر ، گامهای متینی برداشته اند که تماسهای روز افزون هنری ، فرهنگی ، عرفانی ، مطبوعاتی و تجارتي بین دو کشور این ادعای ما را تأیید میکند . از آنجاییکه مردم چین برای بیشتر استوار ساختن این علائق چند محصل خود را برای فرا گرفتن ادب و ثقافت انسانی اعزام داشته اند بی مورد نخواهد بود اگر مانیز مختصری از ادبیات کلاسیک چینی را برای مزید معلومات خوانندگان گرامی مجله ادب تقدیم کنیم .

درباره مؤلف : خانم فون یان چون بسال ۱۹۰۰ در ناحیه ی تان هو ، ایالت هونان چشم بجهان گشود و از پوهنتون سابق پیکنگ بنام « یونیورسیتی زنانه ی تربیه ی معلمان » فارغ التحصیل شد و درجه ی دکتر ادرا ادبیات را از یونیورسیتی سوربون فرانسه حاصل کرد . پس از « جنبش چهارم می ۱۹۱۹ » داستانهای کوتاه متعددی بنام مستعار « دوشیز گان » نوشت که از آن جمله داستان « تجزیه » بیش از همه مشهور است . او معلم (لکچرر ، انستراکتر) یونیورسیتی « پیکنگ » و « یونیورسیتی تربیه ی آموزگاران پیکنگ » و استاد « یونیورسیتی فوتان » و « یونیورسیتی وو هان » و « یونیورسیتی سون یاتسن » بود . پس از آزادی ، بحیث معاون

«انجمن ملی مردم»، «بعضویت» مجمع ایالتی مردم شانتون» و «بعیث معاون ریاست اتحادیه زنان شانتون» انتخاب شد و اکنون استاد «یونیورسیتی شانتون» است. آثار برجسته‌ی او عبارتست از: تاریخ تطور شعر چینی، تاریخ مختصر ادبیات چین، بحثی درباره‌ی درام کلاسیک (که همه پیش از آزادی انتشار یافته است) تاریخ مختصر ادبیات چین (باتجدید نظر) و تاریخ مختصر ادبیات کلاسیک چین. تذکره ناشر راجع باین اثر: درین تاریخ مختصر، انکشاف ادبیات چین از نخستین روزگار تا جنبش چهارم می ۱۹۱۹ مورد تحقیق اجمالی و منتظم قرار گرفته است. در خلال این بررسی انواع پرمایه و گوناگون آثار ادبی، وجوه ریالیستیک ادبیات باستانی چین بارو مانتیسم نیرومند و بشر دوستی عمیق آن، نشان داده شده است. ممیزات و مشخصات هر دوره‌ی تاریخی از قبیل سبکهای مهم ادبی، اهمیت هر دوره در تاریخ ادبیات، کارهای ادبی نویسندگان بزرگ و همچنان اوضاع ادبی عصرشان و تأثیر آنان بر دوره‌های بعد، تشریح شده و آثار برجسته و ممتاز بصورت مختصر مورد بحث و تدقیق قرار گرفته است.

فصل نخست

آغاز ادبیات چین

ادبیات هنری است که مظاهر زندگی را بوسیله‌ی الفاظ و کلمات منعکس میسازد. نویسندگان و جهان را انسان که خودش می بیند در آثارش نمایش میدهد، بدینصورت نوشته‌های خوب و زیبا ما را پیشرفت و ترقی تشویق و تشجیع میکند در حالی که نوشته‌های زشت و ناپسند ما را بقهقرامیکشاند و سبب پسمانی و انحطاط میشود. پس اهمیت و مقصود و مفهوم اجتماعی ادبیات در همین نکته است. تاریخ طولانی و درخشان چین با داشتن نویسندگان بیشماری که در جهان فکر و اندیشه پیشاهنگ و ره‌نما بوده‌اند و آثار متعددی که خوانندگان را مسحور میسازد و دارای اهمیت و ارزش تربیتی است، بخود می‌بالد. بعضی ازین نویسندگان شهرت جهانی نیز کسب کرده‌اند و در واقع ادبیات ریالیستی اجتماعی چین جدید، ازین میراث برجسته و قابل افتخار منشأ و نیرو میگیرد.

بنابر این هم شایسته و هم ضروریست که نگاهی بعقب، بتاریخ چند صد ساله‌ی ادبیات چین بیفکنیم، زیرا این تدقیق توان آن را بعمامی بخشد که کارهای نویسندگان گذشته و انکشاف و تکامل تدریجی ادبیات و اندازه‌ی تأثیراتی را که مجادلات زندگی و حوادث روزگار بر آن وارد کرده است، بوضاحت بدانیم. و همچنان این نکته را واضح میسازد که چگونه مردم چین در طول هزاران سال برای یک «زندگی بهتر» مجادله کرده اند و اخلاف شان ازین میراث پرافتخار بزرگ و قابل توجه، برای تقویت خویش در کارهای امروزی شان، نیرو میگیرند. ادبیات بدوی و باستانی همه از کار منشأ گرفته است. طوریکه لوشون میگوید: «انسانهای نخستین که اسلاف ما بودند زبانی نداشتند، اما بغرض کار باهمی و دسته جمعی، مجبور بودند تبادل افکار کنند؛ بنابراین بتدریج تولید اصوات گوناگون را آموختند. اگر آنان نمیدانستند که چگونه خستگی خود را هنگام حمل و انتقال کنده های چوب، بیان کنند؛ بطور مثال، یکی از آنان می توانست فریاد بکشد: «هو-هو-هو-یو!» اگر دیگران آن را تأیید کرده او را باسرور همراهی میکردند در آن حال «کار تمام بود» باری چنین اصوات بویله‌ی علایم و نشانه ها (سمبولها) ثبت شد و ادبیات پدید آمد؛ بدین نهج ایجاد کننده‌ی آن، نویسنده‌ی بود، ادیبی از «مکتب هو-یو»... حتی امروز هم سرودهای عامیانه از گویندگان بیسواد توده و داستانهای عامیانه از ناولست های بیسوادرامی توانیم بیابیم. همه‌ی اینان شاعران و نویسندگان بیسواد هستند.

این نکته نشان میدهد که شعر او نویسنده‌گان نخستین، مردمی کارگرو زحمتکش بودند. همان کسانی که ادبیات شفاهی نخستین را بهنگام جریان کار به جود آوردند. مردمان قدیم چین بکر دار انسانهای نخستین هر کشور، برای تخفیف رنج کارهای شاق و پر زحمت و بغرض اظهار خوشی از انجام کار اصوات و زبان موزونی ایجاد کردند که شعر ابتدایی را تشکیل داد و سپس با گذشت قرنهای متمادی، کار نیروهای ادراکی آنان را افزون ساخت و حس زیبا شناسی شان انکشاف یافت. افسانه ها و روایات در ادبیات بومی و ساده‌ی باستانی، اهمیتی خاص داشت.

چون زندگی انسانهای نخستین دشوار و دانش و آگاهی شان اندک و محدود بود؛ برای تشریح پدیده های (فنا منا) طبیعی و اجتماعی: جهان برین و کره ی خاکی، آفتاب و مهتاب، کره ها و دریاها، باد و باران، رعد و برق، پرندگان، جانوران و گیاهها آغاز زندگی بشر، اختراع افزارها یا مجادله ی انسان برای زندگی قشنگتر و مسعودتر، توضیح و تعبیر علمی سراغ نداشتند. آنان در عوض میکوشیدند این پدیده ها را با اساس آزمایشهای خودشان بفهمند و تشریح کنند و باینصورت روایات و افسانه های زیبای بسیاری بوجود آوردند.

افسانه ی طوفان یکی از آنهاست. این روایت بسی مشهور است و بصورت های گوناگون در قسمتهای مختلف چین و جرد دارد. اما معروفترین قهرمانانی که فرو نشاندن طوفان به آنان نسبت داده میشود؛ «یوی بزرگک» است. «کن پدر یو» کار صعب و دشوار جلو گیری از طوفان را بعهده گرفت. او باد و مخلوق هوشیاری که در آب میزیستند مشوره کرد و برای باز داشتن طغیان سدهایی ساخت اما طوفان شدید تر شد تا آنکه خداوند خشمگین گردیده و او را کشت و نعش او در مدت سه سال دفن نشد. چند ار در این سه سال بوسیده و فاسد نگردد و یواز آن بوجود آمد تا کاروی را دنبال کند. بر در برابر حیوانات غول پیکر و ارواح خبیثی که مانع او میشدند پایداری کرد؛ بندهای بزرگی ساخت تا از دیاد طغیان آن جلوگیری کند و نهرهایی برای رد شدن سیلاب کشید. پس از هشت سال زحمت و مشقت، بالاخر طوفان را فرو نشانند و زندگی با آرامش و سعادت برای مردم آماده گردانید.

این افسانه از دلیری و حزم پدران مادر جنگ با طبیعت و از بیباکی آنان بمقابل مرگ و دشواریها که چون یکی از بین میرفت دیگری جایش را می گرفت. حکایت میکند. اگر چه ممکن است این روایت در نظر خوانندگان معاصر واهی و فانتا سبتیک جلوه کند، با اینهم عزم و اراده ی انسانها برای حصول یک زندگی بهتر را نشان میدهد. داستانهایی که مانند این یکی، مفهومی عمیق داشته باشد، میتواند

نسل‌های آینده را تربیت کند و برای پیش بردن اجتماع، نیرو و قدرتی بشمار رود. و همچنان اینگونه داستانها بنویسندگان بعدی الهام داده و نشان و اثر آنها در شعر، نثر حکایتی و نمایشنامه‌ی ملت باقی مانده است.

ادبیات قدیم چین، از لحاظ سرودها و چیستانها نیز غنی است، اما با گذشت قرنهای متوالی، بیشتر آن سرودها و معماها از میان رفته و بیکتعداد محدود آنها، که توسط نساخان بعدی ثبت شده، چنان تغییر یافته که ما دیگر شکل اصلی آنها را نمیدانیم.

چون نسل بشر تکامل کرده رفت، بکنع زبانش نگارش اختراع شد. در چین، خط پندارنگاری (ایدیوگرافیک سکرپت) انکشاف یافت، این خط از مرحله‌ی نخستین، یعنی تصویرنگاری، بانقوش (پکتوگراف) و رسم ساده شده‌ی تصاویر آغاز یافته است؛ مثلاً () برای انسان () برای پرنده () برای مهتاب یا () برای کوه. این پکتوگرامها بتدریج طرز خاصی یافت؛ بشکل نشانه‌های غیر مستقیم و استعاری، علائم مرکب و متحد، کلمه‌های استعاری فرنیٹک در آمدوانواع دیگر رسم الخط نیز بدان افزوده شد. ممیزه‌ی خاص زبان چینی .. گزچه تا حدی مبهم و موهوم است با وجود این هم بصورتی مشخص، مختصر و موجز و رساست برای نشان دادن وجوه مختص ادبیات کلاسیک چین (ایجاز و قوت)، بسیار کمک کرده است. و در مدت سه هزار سال اخیر در زبان نگارش چین، نسبتاً تغییرات کمی رخ داده است.

از نوشته‌های نخستینی که بدست ما رسیده بعضی آنها اصلی و حقیقی و بعضی دیگر تقلبی و جعلی است. بعبارت دیگر، نوشته‌هایی بدست آمده که بدوره‌ی سه امپراتور خر دمنند یا سلاله‌های (سیا) و (شان) نسبت داده میشود در حالیکه حقیقاً بعهد خا نواده‌ی (چو) یا پس از آن نگارش یافته است. نوشته‌های اصلی باستانی کشور ما عبارتست از جوابهای غیبی دوره‌ی (شان) که بر استخوان‌شانه‌ی حیوانات پستاندار یا روی قشر سنگ پشته نوشته شده است. پاسخ‌های خدا یان

بوسیله‌ی شکل در زهایی که با حرارت دادن استخوانها بوجود آمده نشان داده شده و نوشته‌های روی استخوانها، نتایج راثبت کرده است. حوادث و وقایع مهم نیز بر ظروف برنجی ثبت شده است.

چین در زمان سلاله‌ی (شان) شکل یک جامعه‌ی بردگی را داشت. فن زراعت و کار دهقانی و صنایع دستی قبلاً بطور نسبی انکشاف یافته بود و کشوری نیرومند مرکب از غلامان و باداران با تمدنی نسبتاً عالی بمیان آمده بود.

روی هم رفته نوشته‌های استخوانهای شان و ظرفهای برنجی کوتاه است اما بعضاً نوشته‌های ظروف برنجی پیش از سی کلمه و نوشته‌های استخوان به بیش از صد کلمه میرسد. هر چند در این نوشته‌ها بصورت عموم فعالیت‌های فرمانروایان ثبت شده با آنهم او ضاع کارگری در آن روزگار، از آنها نمودار است. چون بیشتر این نگارش‌ها به نثر است لذا اما آنهارا از قدیمترین آثار نثری ادبیات میدانیم. بعضی از آنها بسرودها مشابهت دارد؛ مانند این قطعه:

« ما پرو ز کوی - سزا ز هاتف غیبی می پرسیم :

آ یا بارانی فرو می بارد ؟

باران از سوی مشرق ؟

باران از سوی مغرب ؟

باران از سوی شمال ؟

باران از سوی جنوب ؟

چنان برمی آید که این قطعه، افسونی برای باریان باران است که آرزو و اشتیاق دهقانان را در مورد محصولی فراوان، منعکس میکند.

تاریخ بیشتر این افسونهای باستانی که به نثر بیان شده یا بشعر سروده شده به پیش از سده‌ی یازدهم پیش از میلاد میرسد و آغاز ادبیات چین شمرده میشود و فصل نخست ادبیات کلاسیک ما را تشکیل میدهد.

فصل دوم

ادبیات در عهد دودمان چوو

۱ - خانوادگی باختری چوو، دوره‌ی، بهار و خزان

در حدود قرن یازدهم قبل از میلاد، پادشاه (وو) از سلسله‌ی (چو) دودمان (شان) را از بین برد و اصول بردگی و بزرگواری گذاشت. جامعه‌ی فیودال بتدریج رو یکار آمد که در ظرف چند هزار سال پایدار ماند. دوره‌ی هشت صد ساله از تأسیس خانوادگی باختری چو تا پایان شده‌ی سوم پیش از میلاد هنگامی که نخستین امپراتور شین که بنام (شین شه دان تی) نیز یاد میشود؛ سرتاسر چین را متحد گردانید؛ دوره‌ی دوم ادبیات کلاسیک چین را تشکیل میدهد.

نخست بادبیات دوره‌ی اول دودمان چوو، نگاهی می‌افکنیم؛ زیرا پس از «دوره‌ی بهار و خزان» بعضی تغییرات بزرگ بر قوع پیوست. شاهکارهای ادبی این عصر عبارتست از (کتاب سرودها) و بعضی بخش‌های (کتاب تاریخ) و همچنان (کتاب تغییر).

(کتاب سرودها) قدیمترین مجموعه‌ی شعر چین و یکی از بزرگترین ذخایر ادبی این کشور است. این مجموعه، محتوی بیش از سه صد سرود است که پیش از قرن ششم قبل از میلاد سروده شده و در بیشتر آنها در هر مصرع چهار هجا وجود دارد. بعضی ازینها، سرودهای رقص‌ها و قربانیهاست؛ برخ دیگر اشعار حکایتی و هجو و متعلق بدوره‌ی بعدتر است؛ و یک بخش دیگر سرودهای مردمی، از نواحی مختلف است که زندگی و اندیشه‌های مردم عادی را نمایش میدهد.

این سرودها مانند اشعار باستانی کشورهای دیگر، بار قصصها همراه و نمودار اشکال مختلف کاریا رسوم و مقررات زراعتی (از قبیل دعاها، سرودها و میله‌های فصل در و خرمین) بوده است. قسمتی از (کتاب سرودها) که بنام «سرودهای چو» یاد میشود؛ اشعار متعددی درباره‌ی زراعت را در بردارد که بهترین آنها «درختان را صاف و علفها را پاک میکنند» و «سهم‌های خوب، بمناسبتترین وقت» است. شاید اینها سرودهای مردمی باشد که از طرف فرمانروایان بحیث قصابد بیکه

بهنگام قربانی یا ایثار و فداکاری سروده میشود؛ برگزیده شده و همچنان ممکن است تغییر و تحریفی در آنها راه یافته باشد زیرا بعضی از مصراعها فاقد انسجام و هماهنگی است. این سرودها تصویر واضح و روشنی از جانکنی بردگان قدیم چین را برای بدست آوردن قوت لایموتی در «وادی دریای زرد» در سه هزار سال پیش، مجسم میسازد.

قدیمیان از اشعار حکایتی که درباره‌ی اعمال قهرمانانه‌ی نیاکان شان سروده شده بود؛ بهره‌ی سی داشتند و چنین اشعار نیز در «کتاب سرودها» یافته میشود. برخی از آنها در مدح اعضای خانوادگی شاهی است و بخشی دیگر کارهای بزرگ قهرمانان قدیم یا پایداری مردم در برابر تاخت و تاز عشایر شمال را تجسم میدهد. ادبیات قدیم چین، حماسه‌ی برجسته و بزرگ ندارد؛ با اینهمه ازین اشعار حکایتی میتوان درك کرد که مردم دوره‌ی چوچسان کسار میگردند، می‌جنگیدند و کشور را آباد و نظارت میکردند.

درین مجموعه، اشعار هجوی متعددی نیز مشاهده میشود. چون در هقانان کارهای دشوار را انجام میدادند و بیشتر اوقات با گرسنگی و سردی بسر می‌بردند و با وجود این مجبور بودند و خراج‌های سنگین بپردازند؛ بصورت رایگان کار کنند و بخدمت‌های اجباری شامل شوند؛ بدین سبب بعضی ازین سرودها بیعت‌های اجتماعی و اختلاف و تباین زندگی متجمل و باشکوه و بی‌اعتنای طبقه‌ی فرمانروا با سرنوشت‌اند و هبارز حمتکشان و رنجبران را انتقاد میکند.

اما مهمترین قسمت (کتاب سرودها) را سرودهای مختلف محلی تشکیل میدهد. با آنکه حکمفرمایان این ترانه‌ها را بر حسب میل و مرام خود گردآورده‌اند و بدین جهت ناگزیر تحریفاتی در آنها پدید آمده است باز هم این اشعار لیریک همیشه دلفریب و دوست‌داشتنی است. قطعه‌ی «در ماه هفتم» که مشغولیت‌های مراسم مختلف سال را بیان میکند؛ صحنه‌های حقیقی زندگی روستایی در خزان و زمستان را نمایش میدهد:

در ماه نهم خرمن ها را آماده میسازیم ،

در ماه دهم آنها را بر میداریم ،

وقت و ناوقت ، ارزن برای نوسابه ، ارزن برای پخت ،

شالی ، کتان ، لوبیا ، گندم ، بیابید ، دهقانان من ،

در و خرمن من بپایان رسیده است ،

بروید و کسار در خانه آغاز کنید ،

در بامدادنی گرد آورید بوقت شام ریسمان بتایید بسرعت ، بالای بامها بروید

بزودی بپاشیدن حبوب متنوع خود آغاز خواهید کرد (۱) .

بر دگان نه تنها برای ارباب و مالک زمین بشدت کسار میکردند بلکه پست

و خوار نیز شمرده میشدند - مخصوصاً زنان :

روزهای بهار بپایان میرسد ،

آنان دسته جمعی سوسن سفید می چینند .

دل یک دوشیزه محزون و اندوهناک است ،

مجبور است همراه ارباب بخانه برود .

انزجار آنان نسبت بار با بان در سر و دهایی از قبیل تق ، تق ، آنان

چوب می شکنند و اظهار شده است .

شما نمی کسارید ، شما درو نمی کنید ،

با اینهم سه صد خرمن از شماست !

شما شکار نمی کنید ، شما صیدی را تعقیب نمی کنید .

با اینهم همه ی آن خرگوشها را که در - یاط شما آویزان است ببینید !

در قطعه ی موشهای بزرگ ، موشهای بزرگ ، نیز و تاثر

و آرزوی آینده بی بهتر ، بیان شده است :

موشهای بزرگ ، موشهای بزرگ ،

از گندم مادور شوید !

سه سال برای شما کنار کرده ایم .

(۱) از (کتاب سرودها) ، ترجمه ی آرتور ویلی .

لیکن شما ما را بانو لك پازده بدور افکنده و بچشم حقارت نگر بسته اید ؛
اکنون ما این زمین را ترك میگوییم .

بامید بهتر و خوشتر ازین -

آن زمین مسرت بخش ، آن زمین مسرت بخش ،

در آنجا هر آنچه نیاز داریم خواهیم یافت (۱)

در کتاب سرودها ، اشعار عاشقانه ی زیادی هم وجود دارد که برخی از آنها

عشقهای صادقانه و بی آرایش و محبت های خلل ناپذیر و برخ دیگر عشقها
از دواجهای همراه با بدبختی و ناکامی و تیره روزی ، و غمها و آلامی را که

مخصوص زنان روزگار فیودالی است تشریح و ترمیم میکنند . در قطعه ی
«مانصور میگردیم دهقان ساده یی خواهی بود» ، در آغاز بدو دلباخته ی راستین

بر میخوریم .

من بر آن دیوار بماند بالا شدم .

که نگاهی بروی فرو - کان بیفکنم ،

و چون نترانستم فرو - کان را ببینم .

اشکهایم بدامن فرو و غلتید .

بالاخر فرو - کان را دیدم ،

و چنان بشادمانی خندیدم و سخن گفتم !

تو در باره ی ساقه های سرسن آزاد مشوره خواستی .

اما هیچگونه نقصی در آنها دیده نمیشد .

اما بعد تر ناراستی مرد پدیدار میشود :

بر گهای توت فرو افتاده است ،

همه زرد و پژمرده ،

از آنوقت که نزد تو آمدم ،

مدت سه سال رنج تهیدستی را تحمل کردم .

آبهای (چی) طغیانی بود ،

پرده های گادی را تر کرد ،

(۱) از «مردم سخن میگویند» ، ترجمه ی رپوی ایی .

این من نبودم که مقصر و گناهکار باشم ؛
این تو هستی که راهت را تخیر داده‌ای ،
این تو هستی که بی وفا و پیمان شکن شده‌ای ،

و تو جهت باینسو و بدانسو معطوف گشته است (۱) .

« کتاب سرودها » مخصوصاً بخش سرودهای مردمی ، در ادبیات چین مقامی بلند و ممتاز دارد . با وجودیکه تحریف کنندگان فیو دال ، مفاهیم بسیاری از اشعار را تغییر داده اند ؛ این مجموعه در نزد خرداندگان چینی در مدتی بیش از دوهزار سال از جمند و گرانها بوده است . این اشعار زیبایی غنایی باشکال ترسیمی و زبان ساده و مهیج آن ، صحنه های حقیقی زندگی در دوره ی دودمان چورا تجسم میدهد و اساسهای عنعنهای قشنگ و ظریف را لزوم شعر چینی را بنیاد گذارده است .

ریکاردهای تاریخی « کتاب تاریخ » و تشریحات هگزاگرامهای « کتاب تغییر » که برای غیب گوئی و پیشگوئی بکار میرفت ، تقریباً هم عصر « کتاب سرودها » است .

نثر دوره ی چو از (جوابهای غیبی) دوره ی (شان) که بر استخوان های شانه و ظرفهای برنجی نوشته شده منشأ گرفته است و « کتاب تاریخ » با نوشته های ظریف برنجی مشابهت هایی دارد ، در حالیکه « کتاب تغییر » از جوابهای غیبی قدیمتری حکایت می کند ، نگارش بیشتر مرصعهای « کتاب تغییر » بیک دوره ی بعد تر متعلق است و صرف بخش های محدودی که در باب دوره های خانوادگی باختری چو و خانوادگی قدیمتر خاوری چو ، گفتگو میکند ، واقعاً در همان زمان نوشته شده است . هر چند اکثر این مرصعها گفتار و کسارهای فر مانروایان را بیان میکند با آنهم حقایقی از اوضاع و احوال بردگان را در بر دارد . و با اینکه تشریحات شست و چهار هگزاگرام « کتاب تغییر » منشایی مردمی دارد ، معلومات عمومی زیادی در باره ی چگونگی زندگی در آن روزگار ، بدسترس مامیگذار و اشاره هایی را جمع بماهگیری ، شکار ، دهقانی ، فن زراعت ، جنگ ، قربانی ، عروسی ، خوراک ؛ نوشابه ، پوشاک و خانه داری در آن بنظر میرسد . اگر ما از تفسیرهای صوفیانه و تعبیر های نادرست این کتابهای باستانی چشم پیر شیم ، باز هم از نظر اینکه آنها آثار نثری مهم دوره ی قدیم دودمان چومیباشد ، دارای ارزش و اهمیت است (ناتمام)

(۱) از « کتاب سرودها » ترجمه ی آر ترویلی .

بحث مختصری

را جمع بعلم زبان

در بریتانیا و اضلاع متحده امریکایین چند اصطلاح را در مورد علم زبان بکار می برند :

- (۱) *The science of language*
- (۲) *Linguistic science*
- (۳) *Linguistics*
- (۴) *Philology*

اصطلاحات شماره [۱] و [۲] و [۳] را میتوان یکی بجای دیگری و بیک مفهوم بکار برد. مگر از آنجا که زبانشناسان، علم زبان را «ساینس» میانگارانند، برای اینکه عنوان این علم با عناوین علوم دیگر هم آهنگ گردد، اصطلاح *Linguistics* را که با اصطلاحاتی از قبیل *Physics* و *Chemistry* و جز آنها هماهنگی میدار دز یاده تر بکار می برند [۱] اما اصطلاح *Philology* را که از دو کلمه یونانی: *Philos* (محب و دوستدار) و *Logos* (لغت) ترکیب گردیده است، برای نخستین بار یونانیان بکار برده اند و آنرا نخست بر دستور زبان و پس از آن بر فن خطابه و منطق اطلاق میکردند (۲). این اصطلاح در اضلاع متحد امریکا ساحه وسیعی دارد که در یکسوی آن مدلول اصطلاح شماره [۲] و در سوی دیگرش مباحث ادبی، و اجتماعی (*Humanistics*) قرار میگیرد؛ مگر در بریتانیا این کلمه بیشتر بر مدلول شماره [۲] بالا و مدلولی که در اضلاع متحد امریکا از فلولوجی در نظر دارند اطلاق میگردد.

[۱] *An Introduction to Linguistic science, by Edgar H. Sturtevant, P. 1, Yale University press, 1956.*

[۲] *Philology - Linguistics, by Rolf Henkl, P.4, peshawor, 1952.*

یکتن از داستان زبان شناسی چنین میگوید :

فلالوجی اصطلاحیست که بر جنبه های لسانی ادبیات و فنون ادبی و هم چنان بر اسناد و شواهد تاریخی، فرهنگی و اجتماعی دلالت میکند و بنابراین موضوعات خود را در پر تو تاریخ لسانی *History linguistic* و موضوعات فراختر تاریخ اجتماعی و ثقافتی تشریح میکند. متبعان ادبیات و علوم تاریخ و باستانشناسی از نتایج تحقیقات علم زبان استفاده می برند و مخصوصاً باستانشناسان شواهد کتبی را بمدد این علم تفسیر و توجیه میکنند. تبعات فلالوجیک نیز آن قسمت مطالعات ادبی و ثقافتی را احتوا میکند که در خلال مطالعه زبانهای خاصی صورت میگیرد، که بدین معنی فلالوجی بر مطالعه ادبیات و فرهنگ ملت های خاصی، از خلال زبانهای خاص آنها، اطلاق میگردد [۱]. مثلاً امروز شوق فراوانی در باب مطالعه موقف زبان پشتو (همچنان زبان انگلیسی) و لهجه های آن بوجود آمده است. دامنه این قسم مطالعات، غالباً، از ساحه مطالعه ساختمان زبان پشتو، باسناد زبان شناسی محض، فراتر گسترش یافته میرود و سیر تکامل تاریخی این زبان را، زیر عنوان تاریخ ثقافت ملت گوینده آن (افغانها)، در بر میگیرد. مثال موضوع دیگر اینگونه مطالعات زبانهای هندی (مثلاً سانکریت و پالی) است که دانشمندان در نظر دارند از روی مطالعه آن زبانها اسناد و آثار مربوط بمذاهب هندیان قدیم را بدست آورند (۱) زبان شناسی دیگری همه این نکته را بدینگونه تأیید و توزیع کرده است (۲) فلالوجی معنی وسیع و مدلول فراخی دارد، ولی من آنرا در مورد مطالعه شواهد و آثار کتبی بکار می برم. سپس روش تبعات فلالوجیک را بدین صورت روشن میگرداند:

عالم این موضوع (فلالوجی) نخست توجه را بانشار یک نسخه درست و معتبر یک اثر کتبی معطوف میسازد. پس از آن، از محتویات آن نسخه اطلاعات

(۱) *The Study of Language, by Gohn B. Carroll, .P 3, Harvard University Press, Combridge, 1955.*

(۲) *An Introduction to Linguistic science by E. H. S. P. 7.*

ممکن راجع بتاریخ و ثقافت را باحتوای زبان دریافت میدارد. پس بدانجهته که شواهد کتبی راجع بزبانهای گذشته تمام اطلاعات ممکن را احتوا میکند، بنابراین محقق زبانشناسی تاریخ (*Historical Linguistics*) منحصراً احتیاج و ضرورت بافلا لوجی سروکار میدارد.

اصطلاح دیگری نیز وجود دارد که هم در کشورهای اروپایی و هم در اضلاع متحد امریکای یک شعبه خاص علم زبان بنام (*Comparative philology*) اطلاق میشود. من این اصطلاح را بزبانشناسی مقایسه‌ی ترجمه می‌کنم. در این اصطلاح، که تقریباً در اکثر پوهنتونهای جهان بکار میرود، جزء «فلا لوجی» از بقایای اصطلاحات قرن ۱۹ و همان موضوعیست که زبانشناسی معاصر، روشهای جدید و علمی خود، از آن تکامل کرده است.

رابطه علم زبان با دیگر علوم :

زبانشناسی و علم وظایف الاعضاء و فزیک : بدانجهته که تمام آوازه‌های زبان توسط یک قسمت از اعضای جسم انسانی تولید و توسط یک قسمت دیگر احساس میشود، یک برخ مهم زبانشناسی، صرفاً بعلم وظایف الاعضاء مربوط میگردد. عملیه تولید و آوازه‌ها بتوسط این اعضا و احساس آنها، هر دو، و همچنان انتقال و سیرتموجات صوتی از گوینده به شنونده بعلم فزیک پیوستگی دارد. آن برخ زبانشناسی که هم بعلم وظایف الاعضاء و هم بعلم فزیک مربوط میشود بعنوان آوازشناسی یاد میگردد.

درین برخ، علم زبان حیثیت شاگردی را اختیار میکند، زیرا موضوع را دانشمندان وظایف الاعضاء و فزیک از نظر و موضوعات خودشان تحقیق میکنند و زبانشناس بجهته تشریح اصوات زبان آنرا اقتباس مینماید. (۱)

زبانشناسی و روانشناسی : هر نوع کردار انسان را بحیث عکس العمل یک شخص در مقابل اقتضای حال او، میتوان دانست. اقتضای حال مجموعه تجربیات

(۱) *An Introduction to Linguistic Science, P. 4.*

و حالت روحی یک شخص و همچنان محیط او را در آنی واحد احتوا میکنند .
 اقتضای حال و عکس العمل (پاسخ) بوسیله شخص ، که توسط اولی متنبه
 میگردد و در اثر آن دومی از وی بظهور می پیوندد ، باهم مرتبط ساخته میشوند .
 تمام این عملیه را بصورت این شکل توضیح میتوان کرد .
 اقتضای حال — — — شخص — — — پاسخ .

روا نشناسی با آن قسمت این عملیه سروکار میدارد که بوسیله اصطلاح
 «شخص» یعنی عاملی که اقتضای حال را با عکس العمل پیوند میدهد ، ارائه گردیده است .
 این موضوع را بدین دو صورت مطالعه میتوان کرد :

(۱) هر موضوع یا شخص میتواند حادثه پیرا که اقتضای حال او و عکس العملش در وی
 پدید میآورد بر روش عندی ابلاغ نماید . و با صفت آنکه دیگری نمیتواند صحت و سقم
 گفتار او را درین مورد بطور مستقیم باز نماید ، روانشناسان جهت منظم ساختن و عیار
 گردانیدن اینگونه تشریحات عندی اصول و روشهایی را بوجود آورده اند .
 (۲) اقتضای حال و عکس العمل و تغییرات لازم هر یک را بنهجی کاملاً

آفاقی - نیز مطالعه میتوان کرد . اینقسم مطالعات باتجربیات لابراتواری صورت
 میگیرد و درست بسان مشاهدات فزیک و کیمیا بی و تجربی به بازرسی میشود .

اقتضای حال یا عکس العمل ، هر کدام بنوبه خود از گپ زدن متشکل میتوانند
 بود ، که اگر دریندم از باقی عوامل چشم پوشیم ، شکل بالایی باینصورت میدرآید :
 اقتضای حال — — — شخص — — — گپ زدن

یا گپ زدن — — — شخص — — — عکس العمل

تفکر شخص در بین اقتضای حال و عکس العمل صورت گپ زدن را اختیار میکنند ؛
 یا گپ زدن — — — شخص — — — گپ زدن .

بعلاوه «شخص» گاهی قسمت حادث شده (مثلاً : هنگامیکه مرا زد بخود گفتم ،
 هیچکس قا در نیست با من همچو عملی را انجام بدهد و کیفر نبیند ؛ و سپس من هم
 او را زدم) را اخبار نماید . در اینصورت ممکن است شکل بالایی را
 بدینصورت تعدیل نمایم :

اقتضای حال — گپ زدن (باخویشتن) — عکس العمل چنان تصور میشود که اینگونه گپ زدن باخویشتن ، خواه به آواز بلند ، بخاموشی ، بسیاری از مسایل پیچیده را قتل می نماید. از همین بابت و از روزگاران بسیار پیش دانشمندان اینقسم تفکر عادی را عین گپ زدن دانسته اند. بهمینگونه تصور می رود که در بسیاری از مسایل ساده و عادی ضرورتی باستعمال کلمه ها احساس نگردد. چنانچه یک راننده چیره دست میتواند در مواقع ضرورت به بسیار تندی برک بزند یا چرخ موتور را بطرفی بگرداند در حالی که عملیه های اجرا کرده و خویش را نمیتواند در خلال همان اندازه از زمان و بهمان تندی شرح نماید. پس تنها مسایل و حوادث بسیار پیچیده آدمی را بگپ زدن و امیدارد.

بدینسان می بینیم که زبانشناسی و روانشناسی باهم پیوستگی نزدیکی دارند و انواع تجربه هاییکه در روانشناسی صورت میگیرد در تحصیل بسیاری از موضوعات زبانشناسی کمک میرساند (۱) و متبتعان روانشناسی عمومی یا روانشناسی نظری که در باب مطالعه کردار انسان نظریات کلی و مبنی بر اصول اولیه ابراز میدارند زبان را بحیث کردار انسان مطالعه میکنند. بدین مناسبت گروه کثیری از دانشمندان روانشناسی نظری، از روزگار *Wundt* (۱۹۰۰-۱۹۰۹) تا امروز در باب زبان و تکلم انسانی نظریاتی باساس روانشناسی ابراز کرده اند همچنان روانشناسی اجتماعی زبان را بحیث یک پدیده اجتماعی و وسیله تبادل افکار بشری ؛ و روانشناسی کودک تکامل زبان و تکلم را در ظنل مطالعه و تدقیق میکند و جای تعجب هم نیست که روانشناسان کودک زبان را بهتر و مشرحترا از زبانشناسان تحلیل و تشریح کرده اند.

روانشناسی تربیتی نیز به مطالعهء زبان بجهتی علاقه میگیرد که در تعلیم و تربیت امروزی تدریس قرائت و انشاء و فنون مربوط بگفتار و نگارش ادبی تدریس زبان بیگانه اهمیت درخور ملاحظه یی را کسب کرده است.

(۱) *Introduction to Linguistic Science*, pp. 4 - 5.

در ساحهء دیگری از روانشناسی دانشمندان روان سنج در پیمایش ذکای لسانی و فنون مربوط بالسنهء مختلف کنجکاوی های می کنند. روانشناسی اشخاص غیر عادی (*Abnormal Psychology*) و معالجان بیماریهای دماغی (*Psyiatrist*) بنهنگام مطالعه و تشخیص ناخوشیهای زبان (*Aphasia*) و گپ زدن نامنظم (*Psychotics*) بمسائلی بر میخورند که کاملاً بزبان وابستگی میدارند و مابجهت اختصار و سهولت، عالم بیماریهای لسانی (*Speech pathologist*) را به علتی که باید به تمرینها و تجربه های روانی بیمارانشفاخانه ها (*Clinical Psychology*) و در مانشناسی اعصاب (*Neurology*) و غیر هم بپردازند، در دسته روانشناسان شامل می انگاریم. بهمینگونه درینجا باید بمدرسسان اشخاص کروکور، که تربیه آنها از لحاظ گپ زدن، مشکلات فراوان دارد اشاره کرد. اخیراً روانشناسان بمطالعه اصوات نیز دلچسپی پیدا کرده اند؛ و این خود بهمان پیمانہ بیکه در تاریخ گذشتهء روانشناسی معاصر، اشخاصی مانند (*E. W. Scriptur*) آواشناسی تجربه یسی (*Experemental Phonetics*) را مطالعه کرده اند، بمسائل لسانی نیز تعلق میگیرد. در اخیر باید متذکر شد که گروه دیگری از روانشناسان، اما گروه کوچکی، در ساحه یسی بعنوان روانشناسی لسان (*Psychology of Speach*) که در آن يك قسمت از حقایق گوناگون منتج از شعبه های یاد شدهء روانشناسی باهم امتزاج مییابد، مشغول مطالعه و تتبع بوده اند (۱)

زبان شناسی و علوم اجتماعی :

چنانکه از تعریف زبان بر میآید، و ما آنرا بزودی درین مقالت بیان خواهیم کرد، زبان يك وظیفهء اجتماعی دارد. هر زبانی را که در نظر بگیریم تنها در يك گروه اجتماعی میتواند باقی و موجود بماند. برای بقا و وجود آمدن زبان موجودیت يك دسته اجتماعی لازمست و زبان هم بهمان اندازه برای يك اجتماع با ارزش و ضروری میتواند بود، زیرا زبان دسته یسی از علامه های

(۱) *The Study of Language*, pp. 3 - 4

با ارزش برای انسان است و از نیرو همان وظیفه بی را برای اجتماع انجام میدهد که سیستم اعصاب برای فرد انجام میدهد. بکار بردن زبان واحد توسط افراد از هم جدا ساخته شده نیز باعث ایجاد یکدسته واحد اجتماعی میگردد (مانند مردم افغانستان و پښتونستان).

زبانشناسی خود یک علم اجتماعی است، مگر نمیتواند با علوم دیگر که معمولاً اجتماعی نامیده میشوند بکلی منطبق باشد. علوم اجتماعی، غالباً، به تاریخ، انسانشناسی و جامعه شناسی تقسیم میگردد. تاریخ از انسانشناسی و جامعه شناسی، بعلاوه آنکه موضوع خود را از حوادث گذشته انتخاب میکند، فرق میدارد. جامعه شناسی وضع موجوده یک جامعه را مطالعه میکند (۱) و انسانشناسی اوضاع حالیه اجتماعات دیگر یا ثقافتها را تدقیق مینماید. بسیاری از انسانشناسان مطالعات زبانی را بداخل مطالعات ثقافت یک جامعه در نظر میدارند. چنانچه در کشورهای متحد امریکا زبانشناسی بداخل ساحه انسانشناسی تحول کرده است. انسانشناس زبانی بحیث یکی از عناصر اصلی و مهم ثقافت می شمارد. چون ثقافت مجموعه رسوم، اعتیادات و طرز تلقیهای یک طایفه یا یک ملت است، بنابراین انسانشناسی نه تنها از آن جهت زبانی را مطالعه میکند که قبل از تشریح کردن یک طایفه یا یک ملت با اساس نژاد شناسی، موضوع انسان را یک طرفه کرده باشد، بلکه میخواهد پس از مطالعه زبان از پیوستگیها و مناسبات بین اللسانی و دیگر جنبه های ثقافتی یک جامعه آگاهی و اطلاع حاصل کند.

عالم سیاست (Political scientist) و مؤرخ نیز گاهگاه، مخصوصاً آنگاه که بمبادی ملی و تعیین حدود و ثغور ملیت یا موضوعات مربوط بتحلیل

(۱) بنظر امریکاییها، مثلاً Sturtevant پوهاند پوهنتون Yale واقع در New Haven جامعه شناسی عبارت از مطالعه وضع حالیه جامعه های اروپایی و امریکاییست و انسانشناسی در نظری عبارت از مطالعه اوضاع حالیه اجتماعات دیگر یا ثقافت است. وی بعلاوه آنکه انسانشناسی فزیک، علم اقتصاد و علم سیاست باز بانشناسی پیوستگی نزدیکندار داین علمهارا از اجتماع علوم اجتماعی بیرون گرفته است، مراجعه شود به مقدمه بر علم زبان، اثر مذکور، صفحه ۶.

امور تبلیغاتی تماس بگیرند بزبان توجه میکنند. بدیگر عبارت موعرخ زبان را بحیث آله ووسيله میانگارد و بزبان نشناسی ازان جهتة علاقه میگیرد که بحیث شواهد و آثار مهاجرتهای قبلالتاریخی بدردش میخورد. ازان جهتة بتاریخ و سرگذشت زبان علاقه نگرفته این موضوع را بزبانشناس و امیدگذارد.

زبانشناسی و امور انجینیری: انجینیر هائیز بمسایل زبان علاقه میدارند و بنهجی غیر مستقیم درین ساحه مطالعاتی میکنند. تاریخچه اینگونه مطالعات و کوششها از آوان پیدایش تیلیفون و انجینیری صوتی آغاز مییابد. این طایفه میکوشد که وسیله های بهتر و موثرتری را از برای طریقه های گوناگون گزارش و انتقال افکار و گپ انسانی بدست آرد. برای این کار لازم می افتد که خصوصیت های فیزیکی آوازه های کلام آد میزاده مطالعه شود. از همین روی انجینیران صوت برای ترکیب کردن آوازه های سخن بوسیله های الکترونیکی و ترقی بخشیدن بآزمایشهای استعداد های گفتار رنج برده اند بهمانسان این طایفه و سایل پدید آوردن انواع مختلف دستگاهها و آلات لسانی *Linguistic machines* را فراهم کرده و مثلاً دستگاهی را بوجود آورده است که گپهای آدمی را بمجموعه های علامات و رموز الفبایی چاپی مبدل میکند. اخیراً انجینیرهای مخابرات صوتی و ریاضیدانان نظریه وسیع و جالبی در باب مخابرات ابراز کرده اند که بهر قسم طریقه مخابره عضوی یا میخانیکی، راست و درست می آید.

زبانشناسی و فلسفه:

فیلسوفان نیز از جهات متعددی بمطالعه زبان علاقه دارند. طایفه یسی از ایشان در باب مفاهیم ما وراء الطبیعی زبان سخن گفته اند [۱] و گروهی دیگر منطق ریاضی

[۱] انلاطون (۴۲۷-۳۴۷ ق.م.) نخستین کسیست که بآنها را از لحاظ فلسفه و بکمک استدلالات قیاسی منطقی تشریح کرده است. مراجعه شود به: *Philology-Linguistics* تألیف *Henkl* صفحات (۷-۴) و همچنین کتاب *Language* اثر *Bloomfield* چاپ امریکا *Henry Holt and Co* سال ۱۹۵۱ صفات (۷-۱).

(*Symbolic Logic*) را بحیث نوعی از زبان موضوع تدقیق و مطالعه قرار داده اند و هنوز هم گروهی دیگر بحیث مثال در موضوع روشن علمی بزبان علاقه میدارند . بترتیبیکه مختصراً بیان کردیم ، دانشمندان علم الاجتماع و روانشناسی و علوم انجینیر پدیده از زبان ، یعنی آله انتقال افکار آدمیزادگان ، را از نظرهای گوناگون و از برای هدفهای مختلف مطالعه و تدقیق میکنند و مثلاً علم زبان را در علوم اجتماعی بمشابه فزیک ما لیکولی در علوم طبیعی و حیاتی می انگارند .

علم زبان :-

این علم از ماهیت و طبیعت زبان سخن میگوید پس باید پیش از همه بر موضوع آن که « زبان » است فطری مختصر بیفکنیم :

۱- زبان امریست کسبی و ثقافتی نه فطری و عضوی :

۲- دانشمندان ، رویهمرفته ، زبان را بدین عبارات تعریف کرده اند : [۱]
 زبان یک سیستم ارادی سمبولهای صوتی است که بوسیله آن افراد یک دسته اجتماعی همکاری و فعالیتهای متقابل میکنند .

اکنون هر کلمه و عبارت تعریف فوق را یکایک تحلیل میکنیم :

کلمه « سیستم » جاهای مهمل و بی معنی ، مانند - مثلا : ته - ره - روم یا دی - ای - هوی - آهول - نونی - نو ، را از ساحه معرفت این تعریف خارج می سازد . بر خلاف جمله « سنگ زلمی را خورد » کاملاً منظم و سیستماتیک میباشد چنانچه اگر ترتیب کلمه های زلمی و سنگ را برهم بزنیم باز هم مفهوم می را (زلمی سنگ را خورد) ، هر چند خنده آور باشد ، افاده میکند .

کلمه « سمبول » ترکیب « ارادی سمبولهای صوتی » مهمترین اصطلاح این

[۱] رجوع کنید به *An Introduction to Descriptive Linguistics* اثر Yleason

چاپ هنری هالت و شرکا - امریکا سال ۱۹۴۶ صفحات (۱۳-۱) اثر Sapir سال

۱۹۲۱ ص ۱-۲۳ و *An Introduction to Linguistic science* اثر Sturtevant

صفحه ۲ و مطالعه زبان اثر گر ان صفحه (۱۰)

تعریف است؛ بدین معنی که سمبول ذاتاً ثنویت (*dualism*) دارد. یعنی سمبول باید خود چیزی باشد که از یک چیز دیگری غیر از خود نمایندگی کند. این مسأله را در شکل زیر ملاحظه فرمائید.

سمبول + مدلول یا بصورت و اضحتر شکل آن + معنی آن

درین قضیه «شکل» عبارت از هر واحد بامعنی یک عبارت و «معنی» معنی و مفهوم یا موضوع همان واحد است.

«سمبول ارادی» آن است که هیچگونه ضرورت یا ارتباط طبیعی بامعنی خود ندارد. یعنی معنی کلمهء : سگک فارسی، سپی پښتو، *dog* انگلیسی، *Hund* جرمنی *chien* فرانسوی و همچنان *Cavis* لاتینی، اسپ فارسی، آس پښتو و فرس عربی و معنی صد ها همچو کلمه های دیگر در صد ها زبان یکیست [۱] یگانه دلیلی که چرا کلمهء «سپی» برین حیوان اطلاق میشود اینست که سخنگویان زبان پښتو این کلمه را بهمین معنی بکار میبرند.

کلمهء «صوتی» فعالیتهای دیگر انسانی را از قبیل لسان حرکتی (*Gesture-language*) زبان علایه بی (*Sign language*) و زبان نگارشی (*Written language*) را از ساحهء مدلول این تعریف خارج می سازد. تمام اینها فعالیتهای مهم بشری و از موضوعات شایستهء تفحص و مطالعه استند و گذشته از آن ارتباط مستقیمی با زبان شنیدنی (*Audible speech*) دارند. یگانه علت بیرون کشیدن آنها از ساحهء معرف تعریف زبان بجهت سهولت است [۲]، زیرا آنها را عیناً بسان زبان شنیدنی نمیتوان تدقیق کرد و همبدانجهت تحقیق عامی بکجایی آنها با گفتار شنیدنی دشوار است. (باقیدارد)

[۱] مفهوم «سمبوالهای ارادی» از آن جهت در تعریف زبان گنجانیده می شود که در قدیم و حتی امروز گمان میرفت که زبان یک چیزی ارادی نیست و کلمه هاییکه در موارد معانی مشخصی بکار میروند، هر کدام آنها بامعنی و مفهوم خود پیوستگی «طبیعی و ضروری» دارند یعنی غیر از استعمال همان کلمه برای همان مفهوم دیگر چاره یی وجود نداشت. موسس این عقیده افلاطون - دانشمند یونانی است. ولی نظر بدلایلیکه درینجا مجال بیان آن نیست زبان یک امر ثقافتی یعنی محصول اجتماعی و یک اعتیاد است بذا بران امر غیر ارادی و طبیعی نیست. رجوع کنید بکتاب *Language* تألیف *Sapir* صفحات (۲۲-۱) و *Language* اثر *Bloomfield* صفحات (۲۰-۱)

حبيب الله تيزى

د پښتو ليک

-۲-

دوى د پښتو مخصوص توري داسي ليکلي دي : (۱)

تول = طول	لکه پدی مثال کی	ت = ط
خوک = حوک	» » » »	خ = ح
خیم = حم	» » » »	خ = ع
دیر = دیر	» » » »	د = د
زره = زره	» » » »	ر = ر
رنا = رنا	» » » »	ر = ن

برسیره پر دی دنومری کورنی په لیکنوکی د(ښ) او (ز) توری هم د(ش) او (ژ) په بڼه لیکل شوی دی

دغه دول د(ک) او (گ) توپیر هم نه دی پکښی ساتل شوی. بلکه دواړه په همدا یوه بڼه (ک) لیکل شوی دی لکه په لاندی مثالونو کی :

د (ز) په ځای د (ژ) دلیکلو مثال :

«خودیر مشق دغشی کیژی هر نبره یسی مت او شست ورته جوړیژی» (۲)
د(ښ) په ځای د(ش) دلیکلو مثال :

«هر چه په اس شه غشی ولی داهسی یوسور به دی ، تردیر و فیزه بازو.» (۳)
د (گ) په ځای د(ک) دلیکلو مثال :

(۱) دخوشحال کلیات دکتاب دمار چاپ مخ ۷

(۲) دستار نامه مخ ۴۹

(۳) دستار نامه مخ ۵۳

«مقصود همدغه څلور ستره دی که یسی تینک کا هم شنه ، هم کینه هم رنده هم کونکه شی» (۱) دلته یوه دیادونی وړخبره داده چه له یوی خوا خلاف ددغی کورنی دنورو کلمی آثارو دپینور چاپ دستار نامه کی د(گگ) توری هم پدی بنه (گگ) لیکل شوی دی اوله بلی خوا دستار نامی خپرونکی وایسی:

«دیر و ادیبانو اودوستانو دا خبره خوبه کړه چه دستار نامه دی په موجوده پښتو رسم خط کی چاپ شی چه عوام تری فائده واخلي . ولی املاء دی هم داسی نقل شی چه څنگه لیکلی شوی ده.» (۲)

دلته نوسری څه وایسی چه حقیقت څه دی؟

آیا په دستار نامه کی له آره د(کک) او (گگ) توپیر سره شوی دی او که سره د خپرونکی دپورته خبرو بیا هم دباغلی اوسنی کاتب خپل تصرف پکښی کړی دی؟ زما عقیده داده چه هر و مرو اوسنی کاتب خپل تصرف پکښی کړی او (کک) یسی په (گگ) سره اصلاح کړی دی . ځکه پخپله همدی چاپ شوی دستار نامه کی هم په ځینو ځا یونو کی (گگ) د(کک) په بنه لیکل شوی دی . لکه په هغه مثال کی چه مود مخه ولیده . مگر په ځینو ځایونو کی بیا د(گگ) په همدانته یی بنه (گگ) لیکل شوی دی لکه په لاندی عبارت کی :

«بحری خودامی وی ، داواره مرغونه چه یاد شول پکښی پاچا باز دی . دانو په پتسی سترگی ساتل شی . دده داشرف کافی دی چه په واز و سترگوساته شی» (۳)

بله دیادونی وړخبره پدی ځای کی داده چه دپینور چاپ دستار نامی په لیک کی نننی د(خخ) توری هم خلاف ددغی کورنی دنورو هغو کلمی کتا بونو چه چه مالیدلی دی د(جج) په بنه راغلی دی نه د(حح) په بنه .

لکه پدی عبارت کی :

«دانم و نج روژه نور طاعت عبادت چه پر تافرض شه هم پد اسبب چه ما نعمتونه دظاهر دباطن و تانه درکړل .» (۴)

(۱) دستار نامه مخ ۱۴۷
 (۲) په دستار نامه باندي دباغلی عبد الشکور مقدمه مخ ۶۳
 (۳) دستار نامه مخ ۶۳
 (۴) دستار نامه مخ ۶۳

ددی لیکځیننی نور خصوصیات :

۱- ځیننی لنډ *Vowels* لکه زور، زیر او پینس په هغو نښو ښودل شوی دی چه په عربی ځیننی لیکنوکی ښودل کیزی .

(وگوری مدخوشحال او عبدالقادر کلمی دیوانونه دمطبو عاتو دکتابخاننی متعلق) مگر زورکی دنن په دول په جلا دول سره په (و) او په مرکب دول سره په (-) ښودل شوی دی. اما کله کله رت لویدلی هم ی. لکه پدالاندی بیتونو کښی چه په کلمی دیوانونوکی لیکل شوی دی :

زما عشق په هغه شان دی لکه وه ستا خاطر هغه سندان دی لکه وه
یا پمسا با نندی مینه کړی دلبره یا می مینه ځنی ما ته کړی الله
دغه دول زور هم کله په نننی دول په (و) ښودل شوی دی لکه پدای بیت کی :

بیا به صبر دخوشحال ختک انچه کا راخر گنده شوه سره کړی خوله په پانو
۲- کله کله دیر ښکاره *Vowels* هم چه نن هر مرو په (ی) او (و) یعنی ځحانته تورو سره ښودل کیزی هلته په زیر او پینس سره ښودل شوی دی لکه دکلمی دیران په لاندی بیت کی چه ورسته دلومړی مسری دلو مړی (و) نه (ی) لویدلی ده :

تاو چه زما دخولی بوسه لکه داروده غوارم دا دارودزره پرهار لره کنه
یا په لاندی عبارت کی چه (گونندی) او (غونندی) بی (و) لیکل شوی دی :

« له جهله سری گندی په دیر علم تربیت خلاص شی اما دحماقت نه بوعلی
غندی سری هم خلاص نه وه » . (۱)

۳- ثقیله (ی) دیر ځله دنننی فعلی ثقیلی (ی) په ښه لیکنی لکه په لاندی عباراتو کی :

« حق تعالی یوه مزی په پده مهر بازه کړه » . (۲)

(۱) دستار نامه مخ ۲۶۹

(۲) دستار نامه مخ ۱۷۷ - ۱۷۸

یادا چہ : «دصحرا ہوسی» پری بی ہوشی شی (۱) ۴۔ دمیز اخان انصاری
 او دولت پہ دیوانو نو کی کله کله د (خ) پہ خای دال ورناندی یونکی لیکل شوی دی (۲)
 د عبد القادر پہ کلمی دیوان کی ہم داتوری پہ ہمدی بنہ لیدل شوی دی . (۳)
 ددی کورنی دلیک دورخی شرگندہ میزات :

۱۔ کنبس - کنبی .

ہغہ غز چہ دپور تہ لفظ دو یلو پہ وخت کی ددغہ لفظ پہ پای کی اوریدل کیزی
 او پہ پنبتو کی نن پہ خانتہ توری یعنی معجھولہ (ی) بنودل کیزی ، دخوشحال
 دکورنی پہ لیکنو کی ہم پہ توری یعنی (ی) سرہ بنودل شوی دی . مگر دپنبتو پہ تازہ
 لیکنو کی ترخو کالہ دمخہ پوری ہم ددغہ لفظ بی (ی) یعنی (کنبس) لیکل شوی دی :
 لکہ داچہ دخوشحال دکلیاتر دکندهار دچاپ پہ مقدمہ کی دمقدمی لیکو نکی لیکی :
 «دالفظ - کنبی - دخوشحال دکورنی پہ تولو کلمی دیوانو نو کی پہ - ی - لیکل
 شوی دی . مگر اوس بی - ی - لیکل کیزی . « (۴) ددغہ دول پہ پنبتونستان کی
 تراوسہ ہم دالفظ اکثر بی (ی) لیکل کیزی لکہ داچہ دپنبتور دچاپ دستار نامی
 خپر ونکی دنوموری کتاب پہ مقدمہ کی لیکی :

«پہ ننی املاء یولفظ لیکل شی - کنبس - پہ پخوانی املاء یعنی ، دستار نامی پہ
 قدیمہ املا کی ، لیکل شی - کنبی - . « (۵)

۲۔ «بی» چہ پنبتر کی غائب ضمیرا و ناقص فعل دی کله د (ی) پہ بنہ لیکل
 شوی دی او کله د (ی) .

۳۔ (پہ) او (لہ) اکثر دکلمانوسرہ یو خای لیکی لکہ پہ لاندی عبارتو کی :

«درست کتاب ہمقدمہ ، پدوہ بابہ ، پیروہ خاتمہ ترتیب شوی دی . « (۶)
 یاداچہ :

«لندی بابہ ویل دیر دی اما کتاب طول وتہ خئی . « (۷)

(۲) پنبتو کال ۱۹۵۸ گنہ ۳

(۱) دستار نامہ مخ ۱۸۱

(۴) دخوشحال ختک کلیات دکندهار چاپ

(۳) وگوری د عبد القادر کلمی دیوان

(۶) دستار نامہ مخ ۳

(۵) دپنبتور چاپ دستار نامی مقدمہ .

(۷) دستار نامہ مخ ۲۰

۴ - دنن په اصطلاح دمجهولي ، معروفی او ملينی (ی) څه توپیر دتوری له مخه نه سره لیدل کیزی لکه په لاندی عبارت کی :

« دسپی ښکارا گرچه ښه ښکار دی اما څای طلب دی. او می-دان غواری ، چه لوړ ژور څنگل نه وی. بیا هسی سواره غواری چه ورپسی ی زغوی. » (۱)

۵ - ددی کورنی په لیکنو کی تر هغه (و) نه وروسته چه دپار سو دتا کید د «ب» په مقابل کی د «Prefix» په دول راځی یوه (ه) هم لیکل شوی ده لکه په لاندی عبارت کی :

« هر چه په حکم دحدیث دستار دباب - چه - ما لیدلی دی هغه به هم درته وه وایم . » (۲)

دمعز اله دیوان :

پدی برخه کی یوه ډیره دخوند خبره دمعز اله دکلمی دیوان دی چه ده پخپل کلم په (۱۱۵۹ هـ) کی لیکلی دی .

معز اله د عبدالقادر هم عصر او یو تکړه شاعر دی چه یی د عبدالقادر سره په هغی تاریخ مشاعره که گاون هم کړی دی ، کومه چه دخوشحال با باپدی بیت پسی روانه شوی ده : (۳)

چه خوشحال ختک یی وایسی په پښتو ژبه «خبری په پارسی ژبه ، به نه وی که پوهیزی سخن هسی» عبدالقادر خان ددی بدلی قافیه اړولی ده او دخپل پلار شاعرانه استقبال یی پدی دول کړی دی :

لکه زه په یار مفتون یم بل به نه وی مفترن هسی + لکه زه پسی محزون یم بل به نه وی محزون هسی ددی غزل په مقطع کی عبدالقادر لکه خپل پلار هسی وباری :

داغزل په پښتو ژبه چه بیان عبدالقادر کړ

دروغجن یم که بسی خاذه وایسی بل یو پښتون هسی (۴)

(۱) دستار نامه مخ ۴ ۲- دستار نامه مخ ۴

(۲) وگورنی پښتو کال ۱۹۵۸ گڼه ۳ ، او پښتانه شعر اتونک ۱ مخ ۱۸۴

(۴) د عبدالقادر کلمی دیوان - دمطبوعاتو د کتابخانی.

دمعزاله دهغه غزل یو بیت چه یسی پدی مشاعره کی ویلی هغه دادی :

دا زما دآه داد خوادی چه دحسن دا منگیر شو

ستادمخ له خطه ماته معلومیزی مضمون هسی

په مقطع که د عبدالقادر خواب داسی ورکوی :

معزاله دی خواب و کر په پښتو عبدالقادره !

اوس ثانی دستا پیدا شوبه دادور پښتون هسی (۱)

لندۀ دا چه معزاله د عبدالقادر سره په یوه مهال کی ژوند کړی دی مگر

دنوموری شاعر (معزاله) په کلمی دیوان کی ځینی داسی پښو توری لیدل کیزی چه

دخوشحال دکورنی وروستیو کسانو هم نه دی استعمال کړی. مثلاً دی د پښتو د (د،

ر، ز، بن) توری کت مت په همداننی بڼه لیکي. (۲) مگر خوشحال خان دکورنی

په لیکنو کی بیاداسی نه دی

بله خبره د معزاله په دیوان کی داده چه دی د پښتوننی د (خ) او (خ) توری دواړه

په یوه بڼه یعنی داسی (خ) لیکي نه دا چه دی هر غزته ځانته تورو لیکي. (۳)

مثلاً دی (ور وڅه) د (ور وڅه) په بڼه داسی لیکي چه د (خ) لاندی یوه همزه ته ورته

نښه هم لیکي.

دغه دول (څنگه) هم داسی لیکي چه (خ) لاندی دغه همزه ته ورته نښه ور لیکي

او دا پخپله هم د معزاله د لیک یوه ښکاره توپیری د خوشحال دکورنی

د لیک سره. (نور بیا)

(۱) پښتانه شعر اتوک ۱ مخ ۲۹۲

(۲) پښتو کال ۱۹۵۸ گڼه ۳

(۳) پښتو همدغه گڼه

سمبولیسم

Symbolism

- ۲ -

مگر در آخرین نمایشات منشور البسن ، غولها و اشباح اشعار دراما تیکی او بار دیگر میخو است که به مهمانخانه طبقه متوسط در دیده داخل گردد: بالاخره اشعار نیچر لستی مجبور بود که در قالب خود درخنده‌هایی وارد آرد. سر اسر جهان پر از بخار، در هم و بر هم و باهیت و رومان تیکی بکلی ممنوع و در هم فشرده گردیده بود، وای درینوقت نقطه نظر مادی و تخنیک ماشین های محرك نیچر لیزم به متشنج ساختن خیالات شاعر آغاز کرده بود ، میخو است چیزی را که او احساس میکند غیر قابل منتقل ثابت سازد . خنیا گرم توجه نو از ش دادن تار است مگر صنعتگر اورا رسوا میسازد . چنانچه هویس مانز ، لیکرنت دولیل را «ظرف فلزی پر صدا» میخو اندو ورد زورت پوپ را مورد انتقادات شدید قرار میدهد . ادبیات بار دیگر از قطب کلاسیکی علمی به قطب رومان تیکی شعری بر میگردد . این عکس العمل دومی که به عکس العمل رومان تیکی قرن گذشته مطابقت دارد ، در فرانسه بنام سمبولیزم یاد گردیده است .

انسان ، هنگام نگارش تاریخ ادبیات ، نباید بتأثیرات این جنبش ها و عکس جنبش ها که بدقت همدیگر را دنبال مینمایند ، تسلیم شود . گویا رومان تیزم قرن نوزدهم بنیان تعقل قرن هژدهم را از بیخ و بنی کشیده بود و میخو است صحنه ایرا که تمایلات نیچر لیزم مطرح ساخته بر دانشگاهال کند ، مالر می ررمبو بودند که نیچر لیزم را بابامبها منفجر ساختند .

البته چیزیکه رخ میدهد عبارت از مرعی داشتن یکدسته قواعد و مفکوره هایی است که یکدسته دیگر آنرا کاملاً منسوخ قرار نداده ، بر عکس نهایت انکشافش داده بود

که در آن حالت از یکطرف فلا برت در عین زمانیکه وضع و طبیعت رومانیک را تنظیم و انتقاد میکند در نثر خود شنیدن، دیدن و حس کردن را در قالب احساسات لطیف رومانسیزم افاده میکند، از طرف دیگر، قسمتی از اعضای مکتبی، از تأثیرات بیرونی متأثر نشده به تعمیم قواعد آن ادامه داده از امکانات آن استفاده بیشتر مینماید در حالیکه تقریباً دیگران آنرا ترك گفته اند.

درینجا من آن نویسندگانی را و انمود میسازم که در نگارشات شان میلانی یا پیروی از شیوه و اوضاع و عالی مکتبی بمشاهده میرسد. هر چند، اکنون رومانیک هابی را مورد مطالعه قرار میدهیم که، در اسلوبهای معین، رومانسیزم را با نسبت به شا تو بریان و موسه پیش برده، و با نسبت به بایرن و ورد زورت ابتدا پیرو سمبولیزم گردیده بعد در ردیف پیش قر اولان آن قرار گرفته اند.

یکی از اینها یک نویسنده فرانسوی بود که خود را گیراردی نرول مینامید. گیراردی نرول زمانی بد یوانگی مبتلا گردید، و معمولاً بنا بر واقعیت خارجی احساسات و خیالات خود را مغشوش ساخت. او عقیده داشت جهانی را که مشاهده می کنیم دارای یک شکل صمیمی تر میباشد نسبت با آنچه معمولاً قیاس می شود چنانچه حتی خوابها و خیالات ما بنوعی با واقعیت رابطه دارد. وی در یکی از غزلیات خود از ورد زورت می برد. در «صور طبیعت در آسمان» و «اشباع پیغوله ها» و «یک روح پاک زیر سنگ توده ها» با چشم هاییکه پشت پرده را دیده نمیتوانند پشت دیوار را می بیند.

مگر پیمبر سمبولیزم ادگار آلن پو بود. بصورت عمومی حقیقت دارد که، در او اسط قرن، پو، هاتارن، ملویلی، وایت مانو حتی امرسن، از جمله نویسندگان رومانیک اضلاع متحده بشمار میروند، آنها میخواستند که بسمت سمبولیزم گراییده آنرا انکشاف دهند، یکی از وقایع مهم تاریخ ابتدای جنبش سمبولیزم شناخته شدن پو توسط بود لیر بود، و قتیکه بود لیر، یک رومانیک سابق، برای اولین بار در سال ۱۸۴۷ آثار پورا خواند «یک اضطراب عجیبی احساس کرد»

و قتیکه درستو نه‌های مجلات امریکا آثار پورا دید در بین آنها داستانها و اشعاری را یافته اظهار کرد که «خودش قبلاً بطور مبهم و پراکنده در اطراف آنها فکر کرده بود» برای نوشتن امثال آن دلچسپی و هیجان واقعی ای در وی پدید آمد. بودلیر، در ۱۸۵۲، ترجمه یک جلد داستانهای پورا را نشر کرد؛ که از آن بی‌بعد تأثیر پو در ادبیات فرانسه رول بس مهمی را بازی کرد نوشته‌های انتقادی پو اولین آثار مقدس جنبش سمبولیزم را فراهم ساخت، زیرا او چیزهایی را که یک پروگرام جدید ادبی را تشکیل میدهد، تحت قاعده در آورده بود. اوبسی قیدی و مانتیک را اصلاح و وضع افراطی آنرا از بین برد، در عین حال این کار راه نه باثر تأثیرات نیچرلستیک بلکه در حد و در مانتیک انجام داده. البته، نقاط زیاد مشترکی بین اشعار پو و اشعار رومانتیکی کلبرج مانند کوبله خان، وجود داشت، طوریکه بین اشعار منشور او و نثر رومانتیک دی لوکنت وجود داشته. مگر پو، با ثراصرار در ترقی و انکشاف دادن بعضی جنبه‌های رومانتیزم، در انتقال آن به شیوه مختلفی کمک کرد. بطور مثال پو چنین می‌نویسد: «میدانم که غیر محدودیت یک عنصر موسیقی حقیقی [شعر] است مراد من از طرز ادای درست موسیقی است... یک غیر محدودیت دلالت کننده یک تأثیر مبهم و روحی» تخمین غیر محدودیت موسیقی یکی از غایب مهم سمبولیزم قرار گرفت. این تأثیر غیر محدودیت نه تنها از راه اختلاط جهان خیالی با جهان حقیقی بوجود آمد؛ بلکه از راه اختلاط ادراکات حواس مختلف بمیدان آمد. پو در یکی از اشعارش نشان میدهد که آواز نزدیک شدن قاریکی را می‌شنود و حواس مرگ را تعقیب میکند: «شب فرا رسید، باظلمت آن یک ناراحتی و بیقراری شدید. فشار و زنی سنگین اندام را اذیت کرد، و محسوس بود. آواز حزینی بگوش رسید که باطنین بعید آواز موجیکه بساحل می‌خورد شباهت نداشت، مگر تاریکی شدید و متداوم، که اولین شفق با آن شروع میشود، بقوه خورد افزوده بود، ناگهان چراغها بخانه آورده شد... از شعله هر چراغ لحن خوش آهنگی بصوب گوشهایم برافزاد» این نوع طرز ادای

احساسات مافوق عقل يك چیز تازه سالهای چهارم قرن گذشته بود. طوریکه اشعار موزیکال غیر معقول و خواب مانند انا بل و یولا لیوم ، اینها با نقلایی در فرانسه کمک کردند. شاید فهم تاثیر پو امر و ز برای يك انگلیسی زبان مشکل باشد؛ حتی وقتیکه این خواننده بخواند سیمبولیزم فرانسه را مطالعه کند ضرورتاً تعجب اندر نخواهد شد. اختلاط تشبیهات و استعارات و ترکیب هیجان و عقل اختلاط اطوار عالی و مبتذل و چیزهای مادی و روحی - تماماً در نظر او مناسب و آشنا مینمایند. زیرا او آنها را در اشعار قرنهای شانزده و هفده دانسته است شکسپیر - و دیگر شعرای عصر الیزابت آنها را ، بدون آنکه با فرضیه های علمی استدلال کنند ، انجام داده اند. آیا این زبان طبیعی شعر نیست؟ آیا این نمونه یا معیاری نیست که در ادبیات قرن هژده انگلیسی يك بدعت بود ، رومانیک ها بدان به وجهی بهتر مراجعه کردند؟

بخاطر باید داشت که انکشاف شعر فرانسوی بکلی از انکشاف شعر انگلیسی اختلاف داشت. میشل گرید که در قرن شانزده ادبیات فرانسه حد اعتدال بین رابلیاس و رنسار را اختیار کرده بود وی از اینکه رنسار مظفر میشود اظهار تأسف میکند زیرا شیوه را بلیاس معادل شیوه شعرای مادر عصر الیزابت بود ، در صورتیکه شیوه رنسار به میشل چیزهای بخشیده بود که در برابر طبیعت فرانسوی ناقص خشک و مبتذل بود ، و عنعنات کلاسیکی که وضوح ، پمتانت و سادگی بود مولیر و راسین آنها را باوج رسانیده بودند کلاسیسم قرن هژده انگلیسی ، عصر جانسن و پوپ ، با مقایسه کلاسیسم فرانسوی که بعداً زرنمانس ادبیات آنها را زیر تسلط در آورده بود ، يك تمایل بی اثر کوتاه بود ، ابتکارات جسورانه انقلاب رومانیک فرانسه ، با وجود آشوبها بی که بان همراهی کرد ، از نقطه نظر خواننده انگلیسی بایک کرکتر معتدل حیرت انگیز نمودار شد. رو بهمرفته ، کلریج ، میشل و کیتس - باوجود پوپ و جانسن - مجبور بودند که متوجه شکسپیر و ملتن برگردند . لاکن برای يك فرانسوی قرن هژده مانند ولتر ، شکسپیر -

غیر قابل فهم بود، و برای فرانسوی روایات کلاسیکی او ائیل قرن نوزدهم طرز ادای هوگو هتک حرمت بود: فرانسوی به این نوع رنگ آمیزیها می خوش آیند و با استعمال آزادانه لغات معتاد نبود علاوه بر آن فرانسویها، نسبت با انگلیسیها قوانین موزون را بشدت در هم شکستند با آنهم و کثرت هوگو از تنوع و آزادی شکسپیر هنوز بسیار دور افتاده بود. اگر شعر میشل را با یکی از الفر دومو سه مقایسه کنیم از بعضی جهات بصورت غریبی، با هم شباهت دارند: هر دو نفس یک آه رومانیتیک اند که جاده نخوت آمیز شباب رامسی پیمایند. زبان شاعر فرانسوی همیشه واضح و منطقی است در حالیکه شاعر انگلیسی خیالاتی را بیان میکند که مهم بوده از لحاظ منطق با هم سر نمی خورند.

جنبش سمبولستیک آن قوانین و زنی فرانسوی را که رومانیتیکها سالم گذاشته بودند، در هم شکست، بالاخره موعف گردیده وضاحت منطقی روایات کلاسیکی فرانسوی را تماماً بدریا انداخت، که رومانیتیکها هنوز آنرا محترم می شمردند. این شیوه در منابع بسیار بیگانه - جرمنی، فنلاندی، یونانی معاصر و مخصوصاً انگلیسی، پرورش یافته. ورلین در انگلستان زندگی کرده انگلیسی را نیک میداندست؛ مالر مهیک پرو فیسر زبان انگلیسی بود، و بودلیر، طوریکه پیشتر گفته شد، زمینه جنبش را از راه ترجمه مقالات و اشعار پو برابر ساخته بود. دو شاعر سمبولست، ستوارت میرل و فرانس دول گریفن، امریکایی های بودند که در فرانسه بسر برده آثار خود را بزبان فرانسوی نگاشته بودند، یک امریکایی امروز *Chevauchee d. yeldis* آخری را میخواند، برای مثال، مردم تعجب میکنند، در حالیکه سمبولیزم هنوز تازگی داشت، این منظومه چطور یکی از شاهکارهای قبول شده میتواند: برای ما مطبوع، نه انقلابی مینماید اگر توماس بیلی الدرچ زیر تاثیر برونگگ رفته میبود چیزی غیر ممکن نمی نوشت. جای تعجب است که ویل گریفن هنوز هم بیحیث یک شاعر مهم بحساب میرود. نکته مهم اینست که او کاری کرد که هیچ فرانسوی قدرت آنرا نداشت: او

توانست که الکز ندرین کلاسیکی را در هم شکنند ، او تا اندازه ای طور یکه
 یک خواننده انگلیسی میدانند ، از اوزان فرانسوی صرف نظر کرده ا و زان
 انگلیسی را داخل نگارشات فرانسوی ساخت . فرانسوی ها آنرا شعر آزاد نامیدند
 مگر مانند بسیاری از منظر مه های مائاوار نو لدوبر و ننگ دار ای آزادی غیر منظم است
 چیزیکه پورا از دیگر رو مانتیک های انگلیسی زبان امتیاز داده برای
 فرانسوی ها قابل قبول ساخت ، دلچسپی او به تیوری زیبایی شناسی بود .
 فرانزویها نسبت به انگلیس ها بیشتر در باره ادبیات استدلال کرده اند ، آنها
 میخواستند بدانند که چه میکنند و چرا ، انتقاد ادبی شان بحیث ترجمان با استقامتی
 برای ادبیات بعدی آنها خدمت کرده است . تیوری ادبی پو برای اولین بار
 در فرانسه ، در حالی که دیگر جای بی بدان توجه نمیشد ، مطالع و
 تو ضیح گردید . اگر چه تاثیرات و تبعات سمبولیزم در انگلیسی
 آشنا بنظر میرسید و اگر چه سمبولست ها گاهی مستقیماً مدیون
 انگلیسی بودند - جنبش سمبولیزم فرانسه بر عللی یک نوع زیبایی شناسی آزاد و
 منحصری بود که از انگلیسی اختلاف داشت . برای اینکه انسان شخصیتی را پیدا
 کند که باره سمبولیزم انگلیسی ، ستیفن مالر مه ، مقایسه کند باید به کلریج مراجعه
 شود . پاول والر می گوید طوریکه مالر مه بزرگترین شاعر فرانسوی عصر خود
 بود یکی از ملی ترین شعر انیز بود . مگر مالر مه یک شاعر ملی نبود : او برای حصول
 معاش تدریس میکرد ، کم می نوشت و کم نشر میکرد . با آنها توده او را استهزا
 و تهدید میکرد ، او میگفت که اشعارش بیهوده و لا تاثرات است او در پارتمان
 کوچک خود ، در پاریس ، برو زهای سه شنبه دعوتی ترتیب میداد ، بر نویسندگان
 جوان تاثیر عجیبی انداخته بود . بر فرانسوی و انگلیسی هر دو در اطاق خود ، که
 از کلکین آن آواز موترها داخل می شد ، به مباحثات ادبی می پرداخت ، مالر مه
 بانگاههای متفکر در حالیکه سگرت می کشید ، طوری که عادت داشت نگر بسته میگفت
 « میان خود دو جهان قدری دو در اقرار بدھید » و در باره شعر « در آنجا فضایی

بود آرام و تقریباً مذهبی، مالر مه « افتخار حیات درون داشت » یکی از رفقاییش می گفت « او شخص باحوصله، توهین شده و نهایت حلیم بود » خانه‌ش در کنارش گلدوزی میکرد و دخترش متوجه دروازه می بود .

اینک هوپسمان، وستلر، دیگیاس، موریاس، لافورگک، ول گریفن، پاول والرئ، هنری دی رینه، پیر لوئیز، پاول کلاودل، رمی دوگورمو، اندره ژید اسکار وایلد، آترسمیون، جارج موروییتس آمدند .

زیرا مالر مه یک مرشد بزرگ و حقیقی ادبیات بود: او یک موضوع ناممکن را اختیار کرده بود آنرا باختلال حواس تعقیب میکرد، تمام حیات خود را وقف فعالیت کرد که برای شعرکاری را که قبلاً انجام داده نشده جامه عمل پوشاند، طوریکه تیپادت گفته، او مشغول « یک تجربه بسی مزه شعری بود، که در آنجا برای شش هاهوای قابل تنفس دیده نمی شد » پس آیا این احساس رقیق چه بود که بعقیده مالر مه برای استعمال کلمات قبایلی از روش پوپیری می کرد؟ آیا اهمیت تجارب شعری او چه بود که بنظر خودش جذاب بود در حالیکه شعری دیگر سعی میکردند که آنرا از سر گیرند؟

در قسمت پو من توجه خود را به اختلاط ادراکات حواس مختلف مبذول داشته ام و نیز به مجاهداتی که تأثیرات شعر را بر موسیقی تخمین نمایم. باید علاوه کرده گفت که تأثیر و گنر عیناً باند ازه یک شاعر برای سمبولیزم مهم و با ارزش است: در فرصتیکه موسیقی رو مانیکک با ادبیات بسیار نزد یک گردیده بود، ادبیات شیفته موسیقی بود. در باره افکار گیرارد دی نرول، خیال و حقیقت، احساسات و تخیلات، از یکطرف، و آنچه را که کرده و دیده میتوانیم، من گفته ام. سمبولیزم میل داشت که شعرا، نسبت با آنکه در رومانستیزم بود، موضوع احساسات و انفعالات سازد: فی الحقیقت، سمبولیزم گاهی شعر را آنقدر به علاقه مخصوص شاعران قباط میداد که برای خواننده غیر قابل افاده میساخت. باریکی و مشکلی مخصوص سمبولیزم از نامش پیدا است. این نام اکثر مورد شکایت قرار میگرفت زیرا بر بعضی جنبه های متاعی که گذاشته شده بود نامناسب بود. علایم سمبولیزم باید برای تفریق از علایم عادی تعریف و تفسیر گردد. علامه ایکه

مطابق آن صلیب علامه عیسویت یا ستاره ها و خط ها علامه اضلاع متحد است
این سمبولیزم حتی از سمبولیزم دانانت فرق دارد. زیرا شکل اشیای
سمبولیزم مرسوم و ثابت است؛ سمبولیزم «دیواین کو میدی» مرسوم،
معین و منطقی است. لاکن علایم مکتب سمبولیزم برای ارائه افکارش حسب
دلخواه انتخاب و بکار برده می شود اینها یک نوع نقابسی است که برخ افکار کشیده
میشوند مالمه میگوید «مکتب پارناسین اشیا را طوریکه هست بمقابل ما قرار میدهد
ازینرو از لحاظ رموز آنها فقیر هستند: آنها ذهن را از خوشی و لذت عقیده ایکه
ابداع مینمایند محروم میسازند. نامیدن يك شی عبارت از بین بردن سه ربع لذت
شعری است که از قناعت حاصل شدن تدبیری محروم است. اظهار و احضار
کردن آن چیزی است که خیال را افسون میکند. نزدیک ساختن فهم اشیا نسبت
به اظهار واضح آنها یکی از غایب های ادبی سمبولیزم بود. فرضیه هایکه ما را به
سمبولیزم گماشته و امیدارد که دکترین های ذیل را تحت قاعده در آریم:
هر تأثر و احساس و هر لحظه شعوری در اشخاص مختلف فرق دارد، بالنتیجه،
ترجمه و تفسیر احساسات، طوریکه بازبان عادی و آفاقی ادبیات صورت میگیرد،
ناممکن است. هر شاعر دارای شخصیت مشخص است، هر یکی از لحظات زندگی
اورنگ مخصوصی دارد، رنگ مخصوص آن در ترکیب عناصر است.
بر هر شاعر است تا زبان مخصوص را اختراع کند که قدرت اظهار و ارائه شخصیت
و احساسات او را داشته باشد. برای این کار باید از علایم استفاده کند: اشیا
مخصوص، پرزور و مهم مستقیماً شرح و ایضاح شده نمیتواند، مگر از راه تسلسل
الفاظ و خیالاتی که آنرا بخواننده انتقال میدهد. خود سمبلیست ها، دارای
افکار ترسیمی تأثیرات مانند موسیقی در شعر، این خیالات را طوری فکر میکنند
که مانند نغمات موسیقی دارای يك ارزش معنوی میباشد مگر الفاظ کلام مانو ته های
موسیقی نمیشود، چیزیکه حقیقتاً علایم سمبولیزم است مجازهایی است که از
ماده های خود کاملاً جدا میباشد زیرا يك نفر نمیتواند زیادتر از درجه معین ذوق
خود از رنگی و یا آوازی حظ ببرد: يك نفر باید قیاس کند که استعارات برای چه
بکار برده شده است. سمبولیزم باید از راه قصد و کوشش و دقت مطالعه تعریف

گر داد. يك تر کيب بپيچيده افکار که توسط اختلاط معجا ز هانشان داده شده. تا حسیات و تأثرات مخصوص شخص را افاده بتواند .

جنبش سمبولیزم ابتدا به پیمانہ زیادی به فرانسه اختصاص داشت و اساساً بنوع تصوفی شعر منحصر بود ، بمرور زمان در سرتا سر جهان غرب منتشر شد و اساسات آن به پیمانہء بکار برده شد که بفکر بانیان باحرارت آن خطور نمیکرد . دی دوگورمون ، يك قهرمان برجسته انتقادی جنبش ، از هیجان خود در باره شعر نو که آنرا در یکی از مجلات کوچک الماری کستابهای خود یافته بود چنین حکایت میکنند : « وقتیکه آنرا مرور کردم ، چنان يك طپش خفیف زیبایی شناسی و تأثیر مطبوع چیزی تازه را در خود احساس کردم که برای جوانی نهایت پر کیف است . گمان کردم که آنرا نمیخوانم بلکه در خواب میبینم . لکسمبرک با اوائل اپریل در حد کمال بود : آنجا را عبور کرده به ایودی اساس رفتم ، در اطراف ادبیات جدید بسیار فکر کردم که باثر تغییر مکان بامن موافق آمدنسبت به شغلی که مرا بیاریس آورده . در برابر چیز هاییکه تا آنروز نوشته بودم يك حس تنفر در من پدید آمد در ظرف کمتر از یکساعت معلومات ادبی من بکلی عوض گردید . »

بیتیس در سال ۱۸۹۷ چنین نوشت : « عکس العمل در برابر طرفداران منکر وحی والهام قرن هژده باعکس العمل در برابر مادیوز قرن نژده بهم آمیخته شد ، جنبش سمبولیکی ، در جرمنی در واگنر ، در انگلستان در طرفداران پری رافایلاتها ، در فرانسه در ولیرزدی لی اسلی ادام و مالر مه و مترلنگگ بحد کمال رسید ، تخیل ابسن و ویدی انوزیو را تحریک نمود »

ما امروز از جنبش سمبولیکی انگلستان بحثی نمیکنیم ، مانند بیتیس در باره نویسندگان فیکر نمیکنیم که آنها خود را متعلق به جنبش سمبولیکی میدانند ؛ با آنهاهم تأثیر مالر مه و پیروانش در خارج فرانسه شدیداً احساس میشود ، دانستن وقایع مخصوص ادبیات انگلیسی بدون داشتن معلومات سمبولیکی مشکل است . فی الحقیقت ، اگر انتقاد ادبی انگلیسی و امریکائی خرد را نیست نشان داده از رهگذری است که با آثار نویسندگان جدیدی مواجه شده اند که آثار آنها نتیجه يك انقلاب ادبی است که خارج ساحه ادبیات انگلیسی صورت گرفته است . وضع جنبش رومانتيك چیز مختلف بود : دریاچه های و ردزورت ترسیمات انگلیسی بود ؛ حملات

لوکارت بر کیتس و تاختن های بایرن بر جفری ضرب بهایی بود که بر پیکریک جنگ داخلی انگلستان وارد آمد. مگر با وجود پری را فایلا تھا، که شبیه سمبولیزم بر اه افتاده بودند، با وجود «جمال پسندان» و «منحطین» انگلیسی که بدون کدام ابداعی از فرانسوی تقلید میکردند، محاربه سمبولیزم انگلیسی بصورت مناسبی خاتمه نیافت. بنابراین، در حالیکه نویسندگان فرانسوی مانند والر و پروست که در دوران جنبش سمبولیکی تربیه گردیده بودند از راه انتقاد ادبی فرانسوی خوبتر شناخته شده قدر دانی گردیدند، مگر منقدین مما لك انگلیسی زبان نمیدانند که بانویسندگان چون الیوت و جانسن چسان معامله کنند. مخصوصاً وقتیکه این نویسندگان عناصر زبان فرانسوی را وارد زبان انگلیسی شناختند. انتقادی فلسفی مخصوصاً تیوری زیبایی بحد افراط بصورت شعوری آنها را متأثر ساخت شاید برای بعضی از رهبران ادبیات انگلیسی. ادبیات بعد از جنگ. آسان باشد که از مثال های پاریس استفاده کنند زیرا آنها خود شان انگلیسی نبودند.

از نویسندگان انگلیسی که من در اینجا بحث میکنم یکی بیتس آیرلندی بود بهمان آسانی متوجه پاریس میگردد که بانگلستان میگردد. جایس نیز یک آیرلندی بود که در خارج انگلستان بسر برده آثار خود را در دیگر ممالک اروپائی نگاشته، الیوت و گرتروود شتاین امریکائی های اندک در خارج بسر برده اند. آثار این نویسندگان یا ادامه و یا توسعه سمبولیزم بوده است. بیتس در لندن کوشید تا با فرانسوی مسابقه کند، زمینه را برای نشوونمای مظفرانه سمبولیزم در سرزمین آیرلند فراهم ساخت. الیوت بهمان اندازه ای که در عصر الیزابت مستعد قبول تأثیر سمبولست ها میگردد در قدیمترین اشعار خود چنین بوده است. جایس، یکی از بزرگان نیچرلزم، همانقدر بزرگ است که فلا بر بوند، موه فق گردید که متود های سمبولیزم را، در قسمت تشخیص قهرمانان و حالات مختلف اذهان شان، در درامه ها نمایش دهد. گرتروود شتاین طوری اساسات و الرمه را پیش برد که برای دیگران ناممکن بود که شاید در آخر آنها را به بیهودگی کشانیده باشد. هر چند که این اساسات، تحت شرایط مناسب درجه اعتبار خود را حفظ میکند؛ قوت و ضعف هر دو، ممیزه بزرگ ادبیات بعد از جنگ طبعاً از اشعار سمبولست ها استنباط میگردد که شاید مطالعه کرده باشید.

بی نظمی و تحول اجتماعی

جامعہ شناسان، متفکرین و نویسندگان مدرسمہ عنعنہ در بارہ آن شرایط اجتماع کہ بنام «بی نظمی اجتماعی» مورد بررسی قرار میگیرد، علاقہ و دلچسپی زیادی نشان میدهند. تتبع و تفکر امروز در مقابل این طرز تفکر علامہ سوائیہ بزرگی رامیگذارد. در حقیقت، در برابر این طرز تفکر باندازمہ انتقادات جدی و اساسی قد علم کرده کہ حتی انسان ریالست را بکلی بہ شک و تردید می اندازد. درین گفتار از سہ موضوع زیر بحث بعمل می آید:

(۱) مفکورہ «بی نظمی اجتماعی» چطور رشد و نمو کرد و چہ سودی از ان متصور بود؟

(۲) اگر این مفکورہ را سر از نو مورد تفکر قرار دہیم بحال ما چہ سودی خواهد داشت؟

(۳) شرایطی را کہ در سابق تہ عنوان «بی نظمی اجتماعی» بررسی میگیرد دید چسان میتوان تفسیر و تاویل کرد؟

بی نظمی اجتماعی چیست؟

میدانیم کہ جامعہ از اشخاص و گروہها متشکل است، این تشکیل نہ تنها از لحاظ ہمزیستی بلکہ از نگاہ علایق فرهنگی، اعتقادی و عنعنوی صورت میگیرد. اکثر متتبعین جامعہ میدانند کہ گاہ گاہ این رشتہهای وصل شدہ اجتماعی از ہم گسیخته در نتیجہ در کردار و رفتار مردم بیک وضع غیر عادی عطف توجہ میکنند. از آنجا بیکہ این نوع شرایط مغایر نظم و نسق میباشد بی منطق نخواہد بود کہ بنام «بی نظمی» یاد گردد.

برای اینکہ موضوع را درست تر تحلیل کسردہ بتوانیم مثال بسببی را از نظر میگذرانیم: فرض میکنیم کہ بیک مسابقہ بیس بال در حال جریان است. بازیگران ہر دو طرف مطابق قوانین بازی رفتار میکنند. تماشاچیان، گرچہ بیک

طرف و یا طرف دیگری علاقه دارند، قضاوت حکم را می پذیرند . اما گاهی با تماشاچیان قضاوت او را دور از عدالت میدانند و یا حقیقتاً او سهو و اضحی را مرتکب میگردد. بطور معمول، بازیگران بالهجه نرمی حادثه را با و خاطر نشان می سازند. مگر تماشاچیان این چنین یک فیصله ناعاد لانه را با هیاهوئی استقبال میکنند، گرچه این وضع خلاف تهذیب بازی است، با آنهم این یک امر عادی میباشد . نا گفته نماند اگر از بازیگری خشونت بیموردی سرزند حکم میتواند او را از میدان طرد نماید و اگر کدام تماشاچی نیز از دایره تهذیب خارج شود او نیز از صحنه تماشا بیرون کشیده میتواند و اگر خودش نیز قضاوتهای نادرست و بیمورد بنماید، مطابق قانون بازی رد میگردد . چه برای تمام بازیها سیستم و قوانینی وضع شده است . حالا فرض می کنیم که بازیگران بیس بال از فیصله و قضاوت حکم سرکشی می کنند و بالای همدیگر می تازند، در عین زمان تماشاچیان نیز جاهای خود در اترک داده درین گیر و دار داخل می شوند و بطرفداری جانبی می پردازند؛ در نتیجه یک نوع بی نظمی رونما میگردد. در همین فرصت است، مرحله مخصوص بی انتظامی، که قانون کاری نمیتواند. گرچه ممکن است، بعد از یک مشغوشیت، بسازی یادوباره شروع گردد و یا بکلی شروع نکرده؛ بهر صورت این وضع یک نوع بی نظمی گفته می شود .

شاید متبیین، از مثال فوق درک کرده باشند که بی نظمی تنها معلول بعالت تصادم و برآشفستگی جسمانی نمیشد بی انتظامی وقتی بوجود می آید که اشخاص بر نسپ های را رهنمای کردار خود قرار دهند که باروشها و سیستم مقرره مغایرت بهم رساند یا بعباره دیگر مغایر قانون موضوعه واقع گردد . طور مثال، بازیگران بیس بال حق دارند که بازی کنند مگر حق جنگ و جنجال را ندارند و همچنین تماشاچیان حق دارند که از جاهای معینه خود بازی را تماشا کنند ولی حق آنرا ندارند که در قضاوت حکم مداخله کنند. سیرت واقعی بی نظمی وقتی تشخیص شده میتواند که رسوم و عادات مقرر از فعالیت باز ماند، در صورت وقوع چنین امر، مغشوشیتی بوجود می آید .

مثال بیس بال یک مثال بسیار ساده و بسیط بوده و نمیتواند در مورد کایه مسائل

اجتماعی حیثیت نمونه بارزی را داشته باشد با آنکه علائم کلیه بی نظمی ها، بصورت عمومی، یکسان میباشد: مردم از قوانین و اصول معینه تجاوز می کنند.

خانواده :

بعضی از محصلین عقیده دارند که خانواده های معاصر امریکایی دستخوش یکک بی نظمی گردیده است، زیرا قسمتی از مردم دست بطلاق میزنند، عده از تولد اطفال جلوگیری میکنند و قسمت زیادخانم ها، بجای اینکه خانواده خود را سر و صورت دهند، در خارج محیط فامیلی مصروف زحمت و فعالیت دیدم میشوند، کردارهای غریبی از زنان شوهر دار و مردان متأهل سر میزنند. چون مردان و زنان فامیل دار اخلاق مقرره خانواده را مراعات نمی کنند از آنرو در خانواده های شان یکک بی نظمی بوجود می آید.

فعالیت های اقتصادی :

در باره بی نظمی در جهان اقتصادی نیز صحبت بعمل می آید. تا همین اواخر ثقافت سیستم سرمایه داری گرد محور مالکیت شخصی همیگردید. مالک و سرمایه میتوانستند کارگر را قبول و بیارند کنند. آنها میتوانستند مطابق بمیل و آرزوی شان، موادی را تولید، و بمیل شان، هر کجا که میخواستند صادر میکردند. مالک، اجرت و شرایط کار را مطابق فکر خود، بدون اینکه بحکومت و یا اتحادیه کارگران حق مداخله قایل گردد، ترتیب داده به معرض اجرا میگذاشت. اگر کارگر شرایط کار را نمی پسندید مجبور بود که کار را ترک بگوید. باین ترتیب در روابط کارگر و سرمایه دار تحولی پدید آمد در صنایع بزرگ کارگری را بدون موجب از کار طرد نمیتوانند، مخصوصاً در مالک صنعتی و سرمایه دار، کارگری را بعلت اینکه عضو فلان اتحادیه است، از کار کشیده نمیتوانند.

در ایام جنگ عمومی دوم مالک صنعتی مجبور بود که مطابق میل و آرزوی حکومتی موادی را تولید و از تولید موادی خورد داری میکرد. این سیستم تا اندازه، تا امروز فعال است. ناگفته نماند، در عین زمان، که فروشنده نیز حق آنرا ندارد که امر ال خود را مطابق میل خود فرخ گذاری کرده بی بازار عرضه کند

نرخهای نهایی توسط کمیسیون نرخها، با اساس قانونی که کانگرس آنرا به
 تصویب رسانیده، تعیین میگردد. کسانیکه میخواهند با دیگر شرابط
 و راجهای کهنه رادر مورد تعیین نرخها جامه عمل پوشانند صدای شکایت خود
 را بلند کرده سیستم نرخهای موجوده را باعث بربادی تجارت میدانند. این شکایت
 تا بیک اندازه بجاست که بجزریان تجارت سکنه وارد می آورد زیرا عده از مالکین
 از مراعات و اطاعت قوانین جدید سر میپیچند و برای اینکه از قانون جدید مراعات
 نمایند راههای قانونی و غیر قانونی قوانین جدید را پیدا میکنند.
 خلاصه اینکه، در امور تجاری بیک بی نظمی پیدا میشود زیرا قانون سابقه تحول
 کرده است و عده زیاد مردم آماده نیستند که قوانین جدید را بپذیرند. درینوقت
 یکدسته مردم، بواسطه تخلف و تجاوز دامنه داری از قوانین جدید با این
 عقیده میگردانند که قانون جدید را تغییر دهند یا اینکه ردش کنند. برعکس،
 عده دیگر با قانون جدید و ایجابات آن با تمام معنی اظهار موافقه و رضایت
 مینمایند، اینها معتقد هستند که برای کارگران با بد حقوق بیشتر داده شود،
 حدود منفعت جوایی بهبود و وضع عموم باشد و حکومت برای اندازه و نرخ مواد
 بازار قرآنی وضع کند. اینها، در دوره جنگ آرزو داشتند که این تحولات اقتصادی
 را جزء ماشین اقتصاد دائمی اضلاع متحده ببینند. اگرچه نویسندگان مقاله
 نمیتوانند از وضع آینده پیش بینی کنند مگر رویهمرفته از وضع برمی آید که کنترل
 افراطی دوران جنگ یا به پیمانهای تحول می یابد و یا بکلی رد میگردد.
 عده از مردم از مشاهده وضع اقتصادی امروزه امریکا چنین استنتاج میکنند
 که نظم و نسق اقتصادی آن برهم خورده بی نظمی ای در آن رونما شده است،
 بازار سیاه باشدت هرچه تمام تر گرم است، آن روش هایی که در سابق اخلاقاً
 بدیده حقارت دیده میشدند در حیات عملی امروزه در فعالیت بوده هیچکس
 از آنها بدگویی نمیکند، اعتصابات کارگران و سرمایه داران همه روزه در
 روزنامهها جلب توجه میکنند و روشهای متغایر و متنوع شیوع یافته چنانچه هیچکس
 نمیداند که کدام آن سودمند است تا آنرا اتخاذ کند.

مذهب و آیین :

مذهب و آیین معاصر دور نمای مسلسل تحول را ارائه میدارد. کلیسا و مذاهب موجوده نظر با اساسات فکری و نصوص در تضاد افتاده اند بعضی از موعسسات مذهبی بر پیمانۀ زیادی از پروگرامهای جدید پیروی میکنند، از اتخاذ این روش به نتایج فلسفی و سیاسی جدید توصل مینمایند. انتقاداتی بر کلیسا چه در داخل حلقه خودش و چه در خارج آن عطف توجه میکنند، شواهد زیادی از شکست و ریخت عنعنۀ کلیسا حکایت میکنند در عین زمان اساسات جدیدی که بتواند جانشین عنعنۀ کلیسا گردد هنوز تحت قوانین در آورده نشده است البته این وضع از بسی نظمی موعسسات مذهبی نمایندگی میکند.

از گفته‌های بالا بصورت واضح برمی آید که موجودیت این نوع شرایط از یک بسی نظمی تام و عام نمایندگی میکند زیرا موعسسات مذکور قبلاً نظم و نسق داشت که با اثر از بین رفتن آن نظم و نسق بسی نظمی داخل صحنه گردیده است.

پس چرا جامعه‌شناسان این شرایط را بسی نظمی نمیدانند؟ برای اینکه آن بسی نظمی را خوبتر درک کرده بتوانیم بهتر است علائم آنرا مورد بررسی و تحقیق قرار دهیم.

علت بسی نظمی جامعه امریکا اینست که: از سلطه کنترول اجتماعی برکردار انفرادی کاسته شده است و دلیل بارز بسی نظمی اجتماعی امریکا تحول رول اجتماعی است زیرا رولهای جدید اجتماعی هنوز در معرض تجربه میباشد ازینرو کردار اشخاص دستخوش سرسام شدیدی گردیده است. روح مطلب درین است که نتوانسته اند بین شکست و ریخت رول عنعنۀ و رول جدید تشخیص و تمیزی بنمایند. بدیهی است که انسان مخلوقی است که تحت شرایط گوناگون اجتماعی خرسند میباشد. ممکن است انسان نتواند آن شرایط عنعنوی را که تحت آنها تربیه شده ترک گفته در جامعه دیگری که از جامعه عنعنوی وی فرق دارد زندگی اختیار کند. مثلاً امروز، با وضاحت هر چه تمامتر، می بینیم که میلیونها نفر زیر سیستم سرمایۀ داری و ملیونهای دیگر زیر سیستم اشتراکی زندگی بسر می برند در حقیقت هر دو سیستم بنظر منسوبین آن پسندیده می آید.

این را نیز بخاطر باید داشت که تحولات پیهم اجتماعی توجه مردم را بخود جلب کرده است. از آنجاییکه رولها و ایجابات جدید جاگزین رولها

و ایجابات سابق گردیده تحول صورت میگیرد ، چطور میتوان متیقن بود آن شرایط را که بسی نظمی میدانیم پیک تشکیلات بهتر جامعه ما نباشد ؛ آن شرایط را از جهتی بسی نظمی میدانیم که بشرایط سابقه آشنایی داشته و با شرایط جدید بکلی بلدیت نداریم . طور مثال ، وقتیکه غلام سیاه پوست آزاد میگردد را بطه سابق با دار و غلام دگرگون یا بکلی محو میگردد . چون شرایط سابق تحت ایجابات امروزه عملی شده نمیتواند طبیعی است که محو و نابود میگردد . البته درین ضمن سرسامی زیادی رخ میدهد مگر در واقع این سرسامی عملیه از مایش و سهوی بوده که در مورد انکشاف رول جدید برای سیاه پوست و سفید پوست کاملاً هویدا است . البته ، اگر درین مرحله جامعه شناسانی وجود میباشند این رول جدید را ، بین سیاه پوست و سفید پوست ، قهرآ بسی نظمی اجتماعی نام میدادند زیرا رول جدید بنظر آنها ناآشنای نمود .

خانواده در دست تحول : اشکال و موجودیتهای مختلف خانواده ها میرساند

که شرایط حیاتی خانواده های اضلاع متحده از هم فرق دارد ، خانواده کارگزار خانوادۀ تاجر و خانوادۀ شهری از خانوادۀ دهاتی . و این فرق بذات خود از موجودیت طبقات اجتماعی حکایت میکند . این هم بسیار امکان دارد که اکثر خانم ها به کار های تخصصی پرداخته برای امور خانه و خانوادگی خود خدمه را استخدام می کنند زیرا آنها کار های جسمی خانه را دوست ندارند . بهر صورت این وضع نیز از منطق تقسیم کار پیروی میکند . این روش نه تنها باعث خرسندی خانم ها میگردد بلکه در عین زمان به انکشاف استعداد خانم ها و منفعت جامعه نیز تمام میشود . اکثر اشخاص متاهل ، با آنکه برای مدتی آرزو دارند که اولادی داشته باشند ، متوجه تربیه اولاد می شوند لیکن اگر شخصی نخواهد که متأهل گردد یا اینکه هیچ اولادی نداشته باشد ، به منطق دموکراسی یا منطق تقسیم کار تعلق دارد . اشخاص هم هستند که این شرایط را : « از دواج پیک و وظیفه حتمی است ، نداشتن اولاد گناه است » محدود ساختن تعداد اولاد ناجایز است و خلاف روح آزادی میدانند . وقتیکه شخصی با شرایط بالا موافقه نکرده بآنها تن ندهد ، بنظر اشخاصی که کورکورانه مطیع شرایط بالا میباشند ، پیک نوع عدم توافق و بسی نظمی اجتماعی تلقی میگردد . عین قضیه در مورد طلاق نیز صدق خواهد کرد .

آیا طلاق زیاد بی نظمی اجتماعی را نشان میدهد یا اینکه احساساتی بودن ماشین قانونی را نشان میدهد که مطابق آن هر کس بازو چه خود خوش نباشد آنرا طلاق داده در صدد ازدواج بازو چه بهتری افتد تاباوی زندگی خو بتری بتواند ؟ اگر چه با طلاق فامیلی بر هم می خورد مگر نمیتوان آنرا یک بی نظمی سیستم فامیلی دانست. بلکه ازین امر میتوان باین نتیجه رسید که سیستم جدید اجتماعی میخواهد که سیستم کهنه فامیلی را بر هم زده ، مطابق روحیه خود ، فامیل جدیدی را بوجود آورد .

مسائل صحت دماغی شاید برای کسانی که رولها و ارزشهای خود را تحول میدهند خطرناک باشد از گفته های بالا نباید چنان پنداشت که تحول رسوم و عادات مروج به روشهای جدید سهل و یا «پسندیده» میباشد ، در حقیقت تحول از حالتی به حالت دیگری روح و فکر اشخاص را دستخوش ناراحتی و پریشانی می سازد. بسیار اشخاص وجود دارند که هم کهنه و هم جدید را دوست دارند مگر فیصله نمیتوانند که در پهاوی کدام آن قرار گیرند ، ازین روش و مشور و پریشان بوده بحال «تردد و عدم فیصله» دیده میشوند این وضع برای روح و جسم آنها هر لنگ میباشد . بعضی اشخاص در ابتدا جریان جدید را مطابق فکر خود دانسته در پهاوی آن قرار میگیرند مگر بعد از مدتی به سهو خود پی برده صدمه شدیدی متوجه افکار و دماغ شان میشود . بر عکس گروه دیگری جریان جدید را مطابق آرزو ها و خواہشات خود بیافته شادمان و خرسند میباشند بهر صورت ، در حال حاضر نمیتوان در باره روابط دانش عقلی و توافق شخص با عیارهای تحول اجتماعی بطور قاطع مطمئن و متیقن بود .

آیین و مذهب :

شاید آیین و مذهب ، مانند خانواده ، دستخوش بی نظمی قرار نگرفته باشد . آیده ها و مفکوره های مذهبی یکدوره تار یعنی شاید از نگاه دوره دیگر بيمورد و نا آشنا بنظر آید . بهمین سبب اعمال و کردار مذهبی ، گرچه تدریجی هم باشد از یکدوره تا دوره دیگر فرق میکند . شاید وجود چندین مذهب در اضلاع متحده امریکا باعث بوجود آمدن يك سلسله عقاید مذهبی دیگری گردد که در نتیجه

در مذهب قناعت گروهی را حاصل کرده تصادمات مذهبی بمیان آید . عقاید و افکاری را که امروز برخی از اهل کلیسا و پیروان مدرسه عنعنه مذهبی یابت پرستی میدانند . امکان دارد که در مدت کوتاهی موقوف خود را در جامعه بحیث کردار مذهبی مروج برقرار سازد . اگر کسی درین باره شك و تردیدی داشته باشد باید دکتورین های آیین مسیح را مطالعه کرده بعد از بررسی و تحقیق برایش محقق خواهد شد که گفته های بالا باتمام معنی صادق است . در يك وقت کنترل اندازه تولد را اهل کلیسا بادیده نفرت و انزجار میدیدند مگر امروز قسمتی از آنها این عمل را در مجالس خود تشویق مینمایند . این اصل در مورد فامیل ها نیز صادق مینماید این تعمیمات بر خیال وحدس بنا نیافته بلکه بر اساس مشاهدات و تجربه های حیاتی استوار است .

تشکیلات اقتصادی :

در قلمرو پدیده های اقتصادی عینا بهمان مسائلی روبرو میشویم که در جهان خانواده و مذهب بر خورد کرده ایم . مثلاً " وقتیکه اعتصابات عمومی کارگران شروع میشود گمان میرود که در موه سسه اقتصادی يك بی نظمی رخ داده است . اگر چه بسیار امکان دارد که آن اعتصابات يك نوع نهضت بوده سیستم اجرت کارگران و شرایط جدید کسار را تعدیل بخشد و باینصورت بین کارگر و سرمایه دار توافق رضائیت بخشی را بوجود آورد .

برخی از علمای اقتصاد عقیده دارند که بحرانهای اقتصادی جزء لاینفک سیستم اقتصادی سرمایه داری میباشد . اگر چه بحرانهای اقتصادی ضربت های شدیدی بر پیکر اشخاص وارد میسازد با آنهم در فرهنگ اقتصادی يك عملیه تحول را باعث میگردد .

طور مثال وقتی می بینیم که حکومت بر موه مسسات زراعتی و تجارنی دست تسلط خرد را دراز میکند ، امید ظهور يك سیستم اقتصادی جدید پیدا میشود . تشویبیکه ازین رهگذر بروز میکند نتیجه فرا گرفتن رول جدیدی در جهان صنعت و مملکت داری میباشد . با بوجود آمدن رولهای جدید در موه مسسات فوق الذکر ارزش های جدید قایم میگردد .

اختر یو هندی ادبیات

داستان تاریخی

نور جهان و جهانگیر

نویسنده: لین پول مترجم: داکتر س. م. یوسف علمی

- ۱۱ -

ولی به ریشه های گیاه خود روی کسار دریا بیاویخت. فرصت مساعد فرار سید . نور جهان از خنجر از نیام بر آورد و سپاهی را که میخواست بیرون آید به پیشانی اش ضربتی محکم حواله کرد. تمام بدن او را جوشنی محافظت می نمود و تنها قیافه وی هدف تیر دشمن قرار گرفته می توانست. ضربت به هدف اصابت نمود. خون از شر این او جاری شد. و جسد آغشته بخون وی بدریا افتاد. همراهی دیگر او با جریان دریا پدیان آزر سید و بکنار دریا برآمد. از تفوق و بر از ندگی نور جهان بیچاره شده با عرض و تقدیم احترام نزدیک او شد و اظهار کرد: خانم! فرزادگی شما نسبت به اسارت سزاوار هر گونه تمجید است. اکنون بیچنگالم افتاده ای ولی از اظهار شجاعت تو سخت حیرانم. اسارت و بندگی را شایسته تو نمی بینم. بسپاه من وعده نجات بده. اکنون تو آزاری مرا از خود دور کن. خود را روی امواج دریای اندازیم و در قعر آن سر نوشت هر دوی ما تعیین خواهد گردید.

ملکه با کمال نجات اظهار کرد: «ای سرباز! پیشنهاد ترا می پذیرم. برای صیانت رفتایت تعهد می کنم کردار تو نجیبانه و نزد من محترم است بوجه عوضی داده می توانم؟

یک راجپوت هرگز از دشمن عوض نمی طلبد. باز هم از بزرگت واری تو تر دیدی ندارم. از مرگت تو منصرف شدم نه برای اینکه تو امپراتور مغلی بلکه شجاعت و حماسه ترا می ستایم. این از صفات با رز زنان است و سزاوار هر نوع تکافات.

نور جهان رفتایش را با غلنله خوشحالی استقبال کرد و ندی پاهای را که با او همراه بود با فاصله کمی آنجا نوب دریا برد و با عسکر مهابت خان پیوست. چون ملکه را سلامت بدیدند دو نجیب مرد با همراهانش از دریا بگذشتند و باقوای جهانگیر که

پراکنده شده بودند یکجا شدند. رسیدن قوای تازه دم نفس تازه به سپاهیان دمید و مبارزه شکل جدی اختیار کرد. راجپوت ها بحمله بالمثل پرداختند جانب خیمه ای که جهانگیر در آن محصور بود حرکت کردند فیر مسلسل تیر و گلوله چادر او را از هم پاره کرد و زندگی او را به مخاطره مواجهه نمود. پاسبانی با سپر خود از امیر حمایت میکرد. در خلال این زد و خورد مهابت خان سپاه خود را فراهم کرد و به نیروی جهانگیر حمله برد. قوای جهانگیر از جنگ تازه معنویات خود را باختند و روبرو نهادند. مهابت خان که ظاهر آ مغلوب بنظر می آمد پس از نبرد خونین بر معرکه مسلط گردید.

صدر اعظم چون ملاحظه کرد همه چیز از دست او رفته شده فرار را برقرار ترجیح داد و با پنجمصد نفر به قلعه رهناس متحصن گشت. قلعه اگر چه محکم بود ولی در برابر سپاهی که تازه بر میدان مبارزه دست یافته بودند، نقطه محفوظ محسوب شده نمی توانست. نور جهان جان سلامت برد و به لاهور فرار کرد. اگر چه لشکری باو نبود اما زندگی او مصون بود. کلیه جنرالها و نجیب زادگان او کشته شده بودند و یاد رزندان دشمن بسر می بردند. باز هم تمام ابن فلاکت ها را بار و حخل ناپذیر و معنویات عالی یک امر طبیعی می پنداشت.

مهابت خان قاصدی به صدر اعظم فرستاد و از تضمین زندگی وی با واطمینان داد. ولی نامبرده از تسلیم به ماجرای جوی کا مگار خود داری و رزید. بنا بران مهابت خان پسرش را با سپاه گران سنگ برای تسخیر قلعه رهناس فرستاد. صدر اعظم با سپاه او بیا و یخت و پس از کمکی پافشاری با بیچارگی تمام اسلحه بر زمین گذاشت. فاتح او را با کمال مهربانی و مردانگی پذیرفت. تنها نظر او را بسوی خود جلب نکرد بلکه باو طرح دوستی نیز بر یخت.

درین هنگام امپراتور به ملکه نامه ای نوشت و خواهش کرد تا با او ملحق شود. از پیشامد مهابت خان ستایش ها کرد و او را با استقبال محترم مانده و عده داد. و هم او را و ادار کرد تا کینه های پارینه را کنار مانده و فکر دشمنی را از دماغ خود بز داید. و امپراتور را بیشتر د چار جنگهای داخلی نگرداند. از و بخواست تابکابل شود و از آن دیار آ هنگک مسافرت نمایند. (با قیدارد)

اخبار پوهنځي ادبيات

۱- ښاغلی دا کتر مکن لال موکر جی چودری ، استاد کرسی تاریخ و مدنیت اسلام در پوهنتون کلکتہ ، که با اثر دعوت پوهنتون کابل تشریف آورده بودند ، تحصیلات شانرا در جامعه از هر پپایان رسانیده اند و چندی در پوهنتون شاهی قاهره سمت استادی نیز داشته اند . ښاغلی چودری بیشتر از پنجاه کتاب و زیاد تر از صد مقاله در رشته های مختلف و زبانهای مختلف نگاشته اند .

ښاغلی چودری قبل ازینکه با افغانستان تشریف آرند بایران دعوت شده بودند تا در پوهنتونهای تهران ، شیراز و اصفهان خطابه های ایراد نمایند .

ښاغلی چودری در پوهنتون کابل نیز خطابه در باره « سهم افغانها در ثقافت و مدنیت اسلام در هند » ایراد فرمودند که درین شماره ادب نشر گردیده است . علاوه آنهادر نظر دارند که بکمک علمای افغانی انتقالو جی افغانستان را برشته تحریر در آورند .

۲- طوریکه در شماره گذشته وعده داده بودیم ، اینک بشرح سوانح مفصل ښاغلی غلام صفدر پنجشیری می پردازیم .

ښاغلی غلام صفدر پنجشیری بعد از آنکه ، در سال ۱۳۳۱ ، تحصیلات متوسط شانرا در درالعلوم شرعیه پپایان رسانیدند برای اخذ تحصیلات عالی به جمهوری متحده عربی اعزام گردیده در پوهنځی زبان عربی جامعه از هر ، با ادامه تحصیل پرداختند که در دوره تحصیل چهار ساله آن مضامین تاریخ ادبیات عربی ، صرف ، نحو ، عروض ، انشاء ، بلاغت ، تفسیر ، حدیث ، فقه ، تاریخ اسلام ، تاریخ فلسفه اسلام ، منطق ، علم اجتماع ، روحیات عمومی و انگلیسی را تحصیل کرده در رساله یکی در « تعجب در نحو » و دیگری در غزل ابی نواس نگاشته در سال ۱۹۵۷ در ادبیات عربی لیسانس خود را حاصل کردند .

بعد در پوهنځی تربیه پوهنتون عین شمس شامل گردیدند که در آنجا مضامین تاریخ تربیه ، روحیات عمومی ، تربیوی ، و سائل تدریس ، اصول تدریس ، ترتیب پروگرام ، روحیات اجتماعی ، تاریخ تعالیم در مصر ، مشکلات جامعه مصری ، مشکلات تعلیم مصری ، صحت نفسی را تحصیل کرده در رساله یکی در « طریقه مشروع و دیگری در تعلیمات ابتدایی مصری نگاشته در سال ۱۹۵۸ ماستری خود را اخذ نمودند .

۳- ښاغلی غلام جیلانی فارغ التحصیل سال ۱۳۳۷ این پوهنځی بحیث کاندید استانت جغرافیه مقرر گردیده است که سوانح مفصل نامبرده در شماره آینده نشر خواهد شد . مجله ادب این وظیفه را بوی تبریک گفته موفقیت اورا از خداوند میخواهد .

مطبوعہ عسکری

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**